



فرمایشات حضرت آقای مجذوب‌علیشاه
« اصل تصوف الهی است »
مجلس صبح شنبه ، ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۹۰



خبری، تحلیلی، فرهنگی / سال اول - بهمن ۹۰



آزادی چهار درویش گنابادی پس از
پایان دوره محکومیت



انتقال علی مرتضایی و یوسف
محمدرضایی به بند ۳۵۰ زندان
اوین



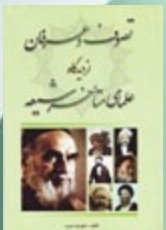
آزادی یک درویش گنابادی با قرار
وثیقه ۱۰۰ میلیونی



عرفان از نگاه علامه
سید محمدحسین طباطبایی



عرفان و تصوف حقه اسلامی
از دیدگاه شهید مطهری و امام
خمینی



معرفی کتاب:
تصوف و عرفان از دیدگاه علمای
متأخر شیعه

اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام

گزارش ویژه از بند ۲۰۹ زندان اوین
آنجا که بازجوها خدایی می‌کنند





سالگرد رحلت مظهر الأسرار، دُولُوقَار و السَّكِينَة، الصَّادِقُ الْقَلْبِي و الصَّابِرُ الْوَلِيُّ، العَارِفُ السُّبْحَانِي نورعلی شاه ثانی به تمامی اخوان تسلیت عرض نمی‌نموده و به همین بهانه گوشه‌ای از زندگانی مبارکش را مرور می‌کنیم.

نام شریفش علی، لقبش «نورعلیشاه» فرزند جناب سلطانعلی شاه، مولدش بیدخت، وجود شریفش در هفده ربیع الثانی یکهزار و دو بیست و هشتاد و چهار متولد گردید. از پدر تلقین ذکر و فکر یافت، آنگاه برای ادامه تحصیل به مشهد مقدس مشرف گردید و چون در امر مذهب به آنچه داشت متیقن نبود و کافی نمی‌دانست، بدون اجازه پدر در سال یکهزار و سیصد برای تحقیق و تدقیق در مذاهب به مسافرت شروع نمود و در همه جا با بزرگان مذاهب مصاحبه نموده تحقیقات می‌نمود و از هر بوستان گلی و از هر خرمن خوشه‌ای می‌چید، و در وطن بستگان از مفقود شدن و عدم اطلاع از حالش نگران و پریشان بودند. ولی پدر بزرگوارش می‌فرمود خاطر آشفته مدارید که وی سالم است و تا سیاحت و سفر را کامل نکند اشتعال درونی او اطفاء نمی‌پذیرد و خاطرش تسکین نمی‌یابد، ولی آخر کار باز خواهد آمد. تا ذیحجه سال یکهزار و سیصد و پنج جنابش به مکه معظمه مشرف شد. اتفاقاً جناب سلطانعلی شاه هم همان سال به مکه تشریف حاصل کرده بود و در عرفات تصادفاً جناب نورعلیشاه از جلوی چادر پدر رد شده و حضرتش را هم شناخته و دیدار وی منقلبش کرد، ولی چون تحقیق و تجسس وی ناتمام بود و آماده برای تسلیم و تسکین کلی نبود، عواطف دینی را به محبت صوری غلبه داده از اظهار آشنائی خودداری کرد. و این خودداری قوت نفس و استعداد باطنی وی را می‌رساند.

جنابش پس از اتمام حج به زیارت مدینه طیبه از آنجا به شام مسافرت فرموده، هم چنان همه جا با بزرگان مذاهب مختلفه و رؤساء سلاسل طریقت مصاحبات و مذاکرات نموده از وضع آن‌ها کم و بیش آگاهی یافت. سپس به عراق عرب رفته و در عتبات عالیات خدمت آقایان علماء و صاحبان فتوی رسیده و از محضر آن‌ها بهره ور گردید، تا آنکه در سال یکهزار و سیصد و هفت جناب آقای سلطانعلی شاه نامه‌ای به مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری ابن الشیخ که از ارادتمندان آن جناب و ساکن کربلا بودند مرقوم داشت که فرزندی ملا علی بابستی این اوقات در آن صفحات باشد، در جستجوی وی باشید. آقای حائری حاج علی خادم را مأمور نمود که وی را پیدا کند. مشارالیه تصادفاً جناب نورعلیشاه را در بازار ملاقات و آشنائی پیدا شده بود ولی حاضر به حرکت گناباد نبود، تا اینکه در حرم مطهر حالت جذبیه در وی پیدا شده عازم گناباد گردید و در ورود محل پس از مسافرت طولانی استقبال شایانی از وی شد. موقع تشریف حضور پدر به خاک افتاده، سجده شکر به جای آورد. سرائی شاعر که در مجلس حاضر بود این رباعی را بداهه سرود:

فرزند جناب تو که ممتاز آمد
چندی پی مقصد به تک و تاز آمد

چون دید که مقصود توئی در همه جا
برگشت و به خانقاه تو باز آمد

بعدا نیز چندین اربعین به امر پدر در ریاضت بسر آورد و به تجلیه و تحلیه نفس اشتغال داشت تا سرانجام کار وی به اتمام رسید، و از طرف پدر بزرگوار در نیمه رمضان یکهزار و سیصد و چهارده هجری قمری در ارشاد طالبان راه مجاز و به لقب «نورعلیشاه» ملقب گردید. تا آنکه پدر بزرگوارش در بیست و شش ربیع الاول یکهزار و سیصد و بیست و هفت قمری شهید شد و وی جانشین پدر گردید و فقرا را رو به سوی او، مقصد و کوی شد. جنابش پس از شهادت پدر گرفتار ناملایمات و حوادث روزگار گردید و مرتباً از طرف اعدای فقر و دشمنان عرفان موجبات زحمت و اذیت وی فراهم می‌شد، سرانجام در سحر پانزده ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی و هفت جنایت ظالمان نتیجه خود را بخشید و آن حضرت چنان به جانان تسلیم نمود، و جنازه مطهرش از طرف فقرا با تشییع مفصل و مجللی به امامزاده حمزه حمل و در مقبره مرحوم آقای سعادتعلی شاه که قبلاً خود آن جناب تعمیر فرموده بود، جنب مرقد مرحوم آقای سعادتعلی شاه مدفون گردید. حضرتش به فرزند ارجمند خود جناب حاج شیخ محمد حسن اجازه دستگیری و سمت جانشینی خود را مرحمت نموده و ایشان را به لقب «صالحعلیشاه» ملقب فرموده بود، و در آن سال که حضرتش خرقة تهی کرد جناب آقای صالحعلیشاه بر مسند ارشاد متکی گردید.

خبرنامه خبری، تحلیلی، فرهنگی مجذوبان نور
در زمینه حقوق بشر، علوم انسانی و علوم اجتماعی
سال اول / شماره هفتم / بهمن ماه ۱۳۹۰

فرمایشات

• فرمایشات حضرت آقای مجذوبعلیشاه
« اصل تصوف الهی است »

اخبار درویش

• آزادی چهار درویش کتابداری پس از پایان دوره محکومیت

• انتقال علی مرتضایی و یوسف محمدرضایی به بند ۳۵۰ زندان اوین

• آزادی یک درویش کتابداری با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون

گفتگو

• عرفان از نگاه علامه سید محمدحسین طباطبایی

مقاله

• عرفان و تصوف حقه اسلامی از دیدگاه شهید مطهری و امام خمینی

• معرفی کتاب: تصوف و عرفان از دیدگاه علمای

متاخر شیعه

حقوق بشر

• گزارش ویژه از بند ۲۰۹ زندان اوین آنجا که

بازجوها خدایی می‌کنند

• اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام

گویا علاوه بر بازداشت‌های گسترده و فشار بر مدیران سایت و وکلای درویش، پروژه تخریب فرهنگی نیز بر روی میز قرار گرفته به طوری که با پخش کلیپ‌ها و سی دی‌های بی‌اساس سعی در زشت نمایی چهره فقر و درویشی کرده که البته تنها زحمت خود را افزون کرده چرا که مکتب درویشی و تصوف در طول تاریخ نه هرگز در پی تبلیغ بوده نه تخریب‌ها و تکفیرهای مخالفان از اعتلا و پیشرفت آن کاسته است، چرا که درویش هدایت کننده و گمراه کننده واقعی را تنها خداوند متعال می‌داند و به راستی پرداختن به پاسخ و جوابیه، آنجا که هدف بحث عملی نباشد تنها قیل و قال است و نه موثر در حال.

اما برای افزایش آگاهی درویش و علاقمندان در این شماره مجله بیشتر به نظرات و عقاید مستند بعضی از علمای بزرگ شیعه در مورد عرفان و تصوف می‌پردازیم. البته بدیهی است که حق و بطلان یک راه و عقیده بسی فراتر از نظرات شخصیت‌های علمی به صرف شهرت و محبوبیت آنهاست.

مجدوبان نور

لزوم آگاهی از حقوق قانونی با اطلاع از قوانین، از حقوق قانونی خود دفاع کنید

در طول سالیان گذشته این چنین برخوردها از سوی نیروهای امنیتی با جامعه درواپش گنابادی کم نبوده بلکه به شکلی مستمر و مداوم ادامه داشته است تخریب و پلمپ حسینیه‌ها و مجالس درواپش گنابادی و تشکیل پرونده‌های قضایی با اتهاماتی واهی و بی‌اساس برای بیش از ۱۰۰۰ تن از پیروان این سلسله در طی این سال‌ها نشان دهنده عدم رعایت قوانین رایج مملکت و نقض حقوق مسلم درواپش گنابادی است. با توجه به چنین وضعیتی آگاه بودن به حقوق قانونی خود از الزامات زندگی در دوره حاضر است، از این پس در خبرنامه مجذوبان نور به بررسی دلایل لزوم آگاهی از قوانین و حقوق شهروندی پرداخته خواهد شد.

اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام

در بیشتر مواردی که در محاکم افراد را به اتهام اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام محکوم می‌کنند، به مواد قانونی زیر استناد می‌شود:

ماده ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی «هر کس با هر مرامی، دسته، جمعیت یا شعبه جمعیتی بیش از دو نفر در داخل یا خارج از کشور تحت هر اسم یا عنوانی تشکیل دهد یا اداره نماید که هدف آن برهم زدن امنیت کشور باشد و محارب شناخته نشود به حبس از دو تا ده سال محکوم می‌شود.»

ماده ۴۹۹ قانون مجازات اسلامی «هر کس در یکی از دسته‌ها یا جمعیت‌ها یا شعب جمعیت‌های مذکور در ماده (۴۹۸) عضویت یابد به سه ماه تا پنج سال حبس محکوم می‌گردد مگر اینکه ثابت شود از اهداف آن بی‌اطلاع بوده است.»

ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی «هر کس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به نفع گروه‌ها و سازمانهای مخالف نظام به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید به حبس از سه ماه تا یکسال محکوم خواهد شد.»

و اگر متهم همکاری کند!

«ماده ۵۰۷ قانون مجازات اسلامی: هر کس داخل دستجات مفسدین یا اشخاصی که علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور اقدام می‌کنند بوده و ریاست یا مرکزیتی نداشته باشد و قبل از تعقیب، قصد جنایت واسامی اشخاصی را که در فتنه و فساد دخیل هستند به مامورین دولتی اطلاع دهد و یا پس از شروع به تعقیب با مامورین دولتی همکاری موثری بعمل آورد از مجازات معاف و در صورتیکه شخصا «مرتکب جرم دیگری شده باشد فقط به مجازات آن جرم محکوم خواهد شد.»



بحث عرفان و تصوف چه ارتباطی با یکدیگر داشته‌اند و مرحوم علامه طباطبایی که به استناد سخن شما بدون تسلط به این مباحث، نمی‌توانستند آن آثار گرانبها را از خود به‌جای بگذارند، آیا به وجوه شباهت و تمایز مابین این دو مفهوم واقف بودند یا خیر؟

برای پاسخ به این سوال باید در ابتدا مقدماتی تاریخی عنوان کنم. تصوف در ایران بعد از صفویه ماجرای عجیبی دارد. اگر شما همین امروز به تاجیکستان بروید، وضعیت دینی ایران قبل از دوره صفویه را از بعضی جهات می‌توانید در آنجا مشاهده کنید، به این معنا که می‌بینید نه تنها هیچ‌گونه مخالفتی از جانب علما با تصوف وجود ندارد، بلکه درمی‌یابید که بزرگان و مشایخ صوفیه همان قدر در نزد علما محترم‌اند که علما در نزد بزرگان صوفیه و گاه این دو یکی هستند، مانند مرحوم شیخ عبدالحلیم محمود که هم مفتی اعظم در دانشگاه الازهر مصر بود و شیخی صوفی، و نکته جالب‌تر اینکه در این کشورها اختلاف شیعه و سنی اصلاً برجسته نیست و درحقیقت روح فکری تصوف باعث شده که این دو، خود را از هم جدا نپندارند. اساساً به غیر از ایران در هیچ‌جا کلمه "عارف" را به‌جای "صوفی" به کار نمی‌برند و این کار هم در ایران سابقه نداشت و از اواسط دوره صفویه آغاز شد، به این معنا که در ایران دوره صفویه، ما از طرفی با گونه‌ای از رفتار نا به‌هتجار صوفیانه مواجه هستیم و از طرف دیگر با گروهی از علما برخورد می‌کنیم که مخالفت با تصوف را باب می‌کنند. درواقع بعضی از صوفیان منتسب به حاکمان صفوی که خودشان در اصل منتسب به سلسله‌ای در تصوف بودند که به جدشان شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌رسیدند، رفتاری را از خود نشان می‌دهند که دقیقاً خلاف روح معنوی حاکم بر تصوف است.

(یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه به نام سید بحر العلوم که همه ما او را به‌عنوان فقیه و محدث می‌شناسیم او کتابی دارد به نام تحفه الملوک فی السیروالسلوک که مضمونی عرفانی دارد) آیا این کتاب از جمله آثار منسوب به سید بحر العلوم است یا آن که به‌طور قطع، او این رساله را نوشته است؟

نکته قابل تأمل در اینجا این است که این کتاب شبیه به هیچ‌کدام از آثار دیگر سید بحر العلوم نیست، چرا که تمام کتب و رسالات دیگر او از سنخ آثار فقهی و روایی است و خود سید بحر العلوم هم شاگرد فقهی مرحوم وحید بهبهانی بوده است، چنان‌که مولانا عبدالصمد همدانی هم بوده است. در این میان آنهایی که به‌طور کلی مخالف عرفان هستند، می‌گویند که این رساله متعلق به سید بحر العلوم نیست و آنهایی که موافق عرفان هستند، می‌گویند که این رساله را خود سید بحر العلوم نوشته است و حتی برخی می‌گویند که این رساله را به‌خط خود سید دیده‌اند و از جمله این اشخاص مرحوم علامه طباطبایی است، ایشان به‌قدری به این رساله علاقه داشتند که به کرار آن را خوانده و به شاگردان خود توصیه می‌کردند که آن را بخوانند و خود ایشان نیز آن را به شاگردان خاص خود تعلیم می‌دادند. چنان‌که رساله "لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب" تألیف مرحوم آیت‌الله سید محمدحسین حسینی تهرانی که براساس تعالیم عرفانی مرحوم علامه طباطبایی نوشته شده است منطبق است [۱] با رساله سید بحر العلوم. حتی فقیه مشهور به ضدیت با عرفان و تصوف صاحب کتاب جلوه حق که از کتاب‌های اخیر در رد صوفیه است،



عرفان از نگاه علامه سید محمدحسین طباطبایی

مصاحبه مذکور با دکتر شهرام پازوکی توسط خانم مژگان ایلانلو اول بار در ویژه‌نامه علامه طباطبایی با نام "جان جهان" خردنامه روزنامه همشهری، مورخه ۲۵ آبان ۱۳۸۴ چاپ شد و خلاصه‌ای از آن را از مجموعه کتابهای عرفان ایران شماره ۲۷-۲۸ نقل می‌کنیم:

به‌عنوان اولین سوال می‌خواستم بپرسم که آیا علامه طباطبایی اهل عرفان نظری بوده‌اند یا عرفانی عملی؟

در ابتدا باید توضیح بدهم که تقسیم‌بندی عرفان به عرفان نظری و عرفان عملی در نزد خود عرفا، تقسیم‌بندی مجعولی است و به‌طور کلی چیزی به‌نام مجموعه نظریات عرفانی که درواقع جدای از عمل و سلوک عرفانی باشد، اصالت ندارد. عرفان دقیقاً برخلاف فلسفه است چرا که فلسفه در مقام ناست، درحالی که در عرفان نظر از عمل (theoria) ظر جدا نیست و کسی که اهل عمل (praxis) است، خود به‌خود اهل نظر هم هست و کسی که اهل نظر است اهل عمل نیز می‌باشد.

پس این تقسیم‌بندی عرفان به نظری و عملی از کجا ریشه گرفته است؟

این مسأله یک تقسیم‌بندی متأخر است و به این دلیل پیدا شد که سبک جدیدی از کتاب‌های عرفانی مانند شرح‌هایی که برفصوص الحکم نوشتند، رواج یافت؛ همچنین به‌دلیل آن‌که عرفان پس از ملاصدرا شأنی فلسفی نیز پیدا کرد، افرادی که علاقه‌مند به طرح این قبیل مسائل بودند، در یک تقسیم‌بندی کاملاً اعتباری و به‌دلیل آن‌که مسائل آنها از مسائل صرف سلوکی متفاوت باشد، آن مباحث را عرفان نظری نامیدند و برایش موضوع و مسائل جدا گانه‌ای قائل شدند و الا در خود حقیقت تصوف و عرفان، چنین تقسیم‌بندی وجود ندارد؛ درواقع این افراد قائل به نوعی "عرفان فلسفی" و به اعتباری دیگر "فلسفه عرفانی" بودند.

بحرالعلوم همان مسلک و طریقه نورعلیشاه اصفهانی بوده است، منتها در دورهای که هیچ کس جرأت نشان دادن ارادت خود به تصوف را ندارد و جو حاکم بر جامعه، اجازه طرح چنین مسائلی را نمی دهد و عدم تقیه و اظهار علنی این بزرگان، منجر به تکفیرشان می شده است، لذا صراحتاً اظهار نمی کردند. اما جهت اینکه چرا از این رساله عموم اهل علم اطلاع نداشته اند همان طور که مصحح محترم یکی از طبع های این کتاب می گوید این است که این رساله برای کسانی که اهل سلوک بوده اند نوشته شده نه برای عموم اهل علم و حتی خود سید بحرالعلوم هم بنابر مصالحتی نمی خواسته این رساله در اختیار عموم قرار گیرد [۴].

یعنی می خواهید بفرمایید که جو حا کم بر جامعه آن روز، آن قدر سنگین و رعب آور بوده است که عالم بزرگی مانند سید بحرالعلوم از اعلام تعلق خود به یک شیخ صوفی عارف، امتناع می کرده است؟

در توصیف جو حاکم بر فضای فکری آن روز همین بس که بگوییم فرزند مرحوم وحید بهبهانی، استاد سید بحرالعلوم در فقه و حدیث، همان کسی است که با حکم تکفیرش، عارفی مانند معصوم علیشاه دکنی را به قتل می رساند. توجه کنید وی که معروف به آقا محمدعلی کرمانشاهی است، همان کسی است که با همکاری فتح علیشاه قاجار بزرگان تصوف در این دوره را به اتهام تصوف به قتل می رساند و مشهور به "صوفی کش" می شود و جالب آن که فرزندان وی آقا محمود کرمانشاهی و برادر بزرگترش مرید مرحوم مظفرعلیشاه کرمانی شده بودند و درباره فرزند همین آقا محمود، به نام حاج محمد مهدی، صاحب طرائق الحقائق گوید که <<الحال زاویه نشین خانقاه طریقت است.>> [۵]. مرحوم مظفرعلیشاه کرمانی که از حکما و ادبا و اطبای متبحر بوده به حکم آقا محمدعلی کرمانشاهی در کرمانشاه محبوس شده بود و آقا محمود کرمانشاهی در این ایام مبتلا به بیماری سختی می گردد و مظفرعلیشاه کرمانی مداوایش می کند و ظاهر کرامات و مکارم اخلاقی ایشان سبب می شود که ارادتی بیاید. البته بعضی از مخالفان تصوف سعی کردند به نحوی ارادت فرزندان آقا محمدعلی کرمانشاهی را به بزرگان تصوف انکار کنند ولی وقایع مسلم تاریخی را به سادگی نمی توان انکار یا مخدوش کرد. در کتاب الماثر والاثار [۶] که از تواریخ عمومی مهم در این دوره است، آمده <<آقا محمود در تهران رئیسی بزرگ بود و به تصوف و عالم درویشان و سودا و سر ایشان اقبالی عظیم داشت. برخلاف سیره پدر بزرگوارش که دوده صوفیان بر انداخت و بعضی را در آب غرقه ساخت. از آثار قلمیه آن عالم عارف شرح دعای سمات است.>>. در این باره بد نیست از مرحوم علامه شعرانی به اختصار نقل قول کنم؛ ایشان در مقدمه خود بر چاپ کتاب نفائس القنون می گوید: <<فتح علیشاه شاه محبت مردم ایران را به سلاطین صفویه می دانست... و هر روز یکی از مشایخ متنفذ، ظاهر می شد و مردم را شیفته خویش می کرد و شاه بیم آن داشت که به نیروی مریدان مانند صفویه بر ملک مستولی گردد خصوصاً که نام شاه بر خود می نهادند مانند: معصوم علیشاه و نورعلیشاه. فتح علیشاه بیشتر می ترسید و نقد علما را بر فاسقان صوفی نما وسیله بر انداختن اساس تصوف ساخت و عامه ساده لوح را به عداوت سالکان راه حق برانگیخت و آنان را دشمن دین و خدا و مخالف مذهب جعفری می شمرد با آن که اساس معرف حق و دقایق توحید و طرق تکمیل نفس به بیان محکم و شیرین آنان استوار گشت و اصول مذهب جعفری به قوت شمشیر آنان مستقر شد.



در کتاب دیگر خود وقتی وارد مباحث اخلاقی قرآنی می شوند در شرح روش های مختلف ارباب سیر و سلوک به این رساله استناد می کنند [۲].

محتوای این رساله چیست که تا این حد بحث برانگیز بوده است؟

قبلا به این نکته اشاره کنم که سید بحرالعلوم در زمان خود مشهور بود به اینکه صاحب کرامات و مکاشفات است و در این تردیدی نیست. از همین جهت صاحب اعیان الشیعه وی را منتسب به یکی از طریقه های عرفا و صوفیه می داند [۳]. اما درباره خود رساله، وقتی شما این رساله را می خوانید، کاملاً احساس می کنید که یک اثر صوفیانه را مطالعه می کنید و دستورات آن کاملاً صوفیانه است. همه او را، اذکار، و توصیه های آن از قبیل احتیاج سالک به مرشد، همه برخاسته از روح تصوف است و اگر دقیق تر شوید می بینید که این رساله تناسب دارد با رساله های دیگری در سلوک در این ایام مثل بحرال معارف از مولی عبدالصمد همدانی که در حقیقت بحرال معارف گویی تفصیل رساله سیر و سلوک است و یا اینکه رساله سیر و سلوک خلاصه ای از بحرال معارف است و همچنین شباهت دارد به رساله کبری تا حمر که منسوب به مرحوم مظفرعلیشاه کرمانی است و رساله کنزالاسما مرحوم مجذوب علیشاه همدانی و البته دو رساله اخیر، یک رساله است و حقیقت آن است که اینها همه تفصیل و اجمال دستورات طریقتی مرحوم نورعلیشاه اصفهانی است که اصول و آداب طریقتی همه این عارفان است. اشخاص نامبرده همه از علما و فقهای آن دوران بودند که اهل تصوف هم بوده اند از این مقدمات می توان چنین نتیجه گرفت که به احتمال قوی، مسلک طریقتی سید



ولی می‌خواستند و در واقع مجبور بوده اند که ارادت خود را به تصوف پنهان کنند، وجود دارد. در آن دوران آقا محمدعلی کرمانشاهی معروف به صوفی کش با تقرب به فتح‌علیشاه و تحریک کردن وی به کشتن مشایخ بزرگ‌چنان جو رعب و وحشتی را حاکم کرده بود که هیچ‌کس جرأت اظهار ارادت به بزرگان تصوف را نداشت.

آیا می‌توان در اقوال علامه طباطبایی هم نکته‌هایی پیدا کرد که دلیل بر نظر مثبت ایشان به تصوف باشد یا خیر؟

بله، مرحوم آیت‌الله حسینی تهرانی از قول استاد خود علامه طباطبایی می‌گوید: >>حضرت استاد، علامه طباطبایی قدس الله نفسه فرمود: این مشروطیت و آزادی و غرب‌گرایی و بی‌دینی و لابی‌گری که از جانب کفار برای ما سوغات آمده است، این ثمره را داشت که دیگر درویش‌کشی منسوخ شد و گفتار عرفانی و توحیدی، آزادی نسبی یافته است، وگرنه شما می‌دیدید که امروز هم همان اتهامات و قتل‌ها و غارت‌ها به دار آویختن‌ها برای سالکین راه خدا بود<< [۱۳] من فکر می‌کنم که بهتر از این شما نمی‌توانید مطلبی را پیدا کنید که بیانگر دیدگاه علامه طباطبایی درباره تصوف باشد. درواقع یکی از حمله‌هایی که مخالفان عرفان به مرحوم علامه طباطبایی وارد می‌کردند، این بود که می‌گفتند ایشان صوفی شده است؛ چنان‌که به بسیاری از علمای دیگر نیز چنین حملاتی وارد شد. از آن ایام تاکنون رسم شده است که اهل ظاهر و قشربون، کسانی را که اهل مراقبه و محاسبه و زهد و پرهیز از حرام و لقمه شبهه هستند و به ذکر و فکر دوام اشتغال دارند، صوفی بخوانند و با این اتهام این بزرگواران را طرد نمایند، حتی علمایی مانند مرحوم ملاحسینقلی همدانی یا آقا سیدعلی قاضی طباطبایی همه دچار این اتهامات شدند. ولی دقت کنید که از جهت دیگر، آنچه از این اتهامات برمی‌آید این است که همه این اوصاف در تصوف مورد نظر و توجه بوده است و صوفی درواقع کسی بوده است که اشتغال به این آداب و افعال داشته است، لذا خود بزرگان و علمای اهل سلوک از این که چنین برچسبی به آنها بچسبند با داشته‌اند و مدام گرایش و ارادت به تصوف را انکار می‌کردند، درحالی که از احوال و اقوال آنها اعتقاد به تصوف ثابت می‌شود. از توجه به این مسأله به‌خوبی می‌توان دریافت که لفظ صوفی و تصوف، چگونه در جامعه فکری ایران دچار تغییر و تحول شده است و چه مراتبی را طی کرده است و چگونه به‌سختی می‌توان درباره گرایش اشخاص به تصوف قضاوت کرد.

او چند تن دوره گرد فاجر و عامی جلف ناسترده سبقت ژولیده‌موی و گدای هرزه درای را دستاویز کرده و چنان می‌نمود که عرفای شامخین از این گروه‌اند. حق این بود که ریاضت مشروع و معرفت کامل خداوند و تذهیب نفوس را که تصوف حقیقی است ترویج می‌کرد... نه آن‌که تصوف را مطلقاً بد گوید...<< [۷].

آیا شما مستند دیگری هم دارید که بیانگر نوعی تعلق خاطر پنهان علما و حکمای شیعه در آن دوران و دوران متأخر، به بزرگان تصوف باشد؟

اجازه بدهید بخشی از کتاب روح‌مجرد را که یکی از شاگردان خاص علامه طباطبایی، یعنی مرحوم آیت‌الله حسینی تهرانی در شرح احوال حاج سیدهاشم موسوی حداد نوشته شده است، برایتان بخوانم. مرحوم حداد درواقع از جمله شاگردان مرحوم حاج سیدعلی قاضی طباطبایی است که او نیز مربی مرحوم علامه طباطبایی در عرفان است. آیت‌الله حسینی تهرانی در ابتدا می‌گوید: >>در زمان ایشان (آقا محمدعلی کرمانشاهی) درویش‌کشی رایج بود. عوام کالانعام هر جا مسکینی دلسوخته را که شعار درویشی داشت می‌یافتند، خانه‌اش را غارت می‌کردند و خودش را می‌کشتند<< [۸]. سپس به نقل از آیت‌الله حاج شیخ جواد انصاری همدانی می‌افزاید: >>آقا سید معصوم‌علیشاه را آقا محمدعلی بهبهانی در کرمانشاه کشت. آقا محمدعلی سه نفر از اولیای خدا را کشت، سومی آنها بُدْلا بود که فرمان قتل او را صادر کرده بود. بُدْلا به او گفت: اگر مرا بکشی، تو قبل از من به خاک خواهی رفت! آقا محمدعلی به‌وی گفت: مظفرعلیشاه [۹] و سید معصوم‌علیشاه که از تو مهم‌تر بودند چنین معجزه‌هایی نکردند، تو حالا می‌خواهی بکنی! بُدْلا گفت: همین‌طور است. چون آنها کامل بودند، مرگ و حیات در نزدشان تفاوت نداشت، ولی من هنوز کامل نشده‌ام و نارس هستم. اگر مرا بکشی به من ظلم کرده‌ای! آقا محمدعلی به حرف او اعتنا نکرد و او را کشت، هنوز جنازه بُدْلا روی زمین بود که آقا محمدعلی از زیر دالانی عبور می‌کرد، ناگهان سقف خراب شد و در زیر سقف جان سپرد. چون ایشان عالم مشهور و معروف کرمانشاه بود و احترامی مخصوص در میان مردم داشت، فوراً جنازه‌اش را تشییع و دفن کردند، اما در این احوال کسی به بدلا توجه نداشت و جنازه وی در گوشه‌ای افتاده بود و هنوز دفن نشده بود<< [۱۰] مرحوم آیت‌الله انصاری فرمودند: >> گرچه مظفرعلیشاه و سید معصوم‌علیشاه و بدلا مسلک درویشی داشتند؛ و این مسلک خوب نیست، اما فرمان قتل اولیای خدا را صادر کردن کار آسانی نیست<< [۱۱] اینها عین عبارات کتاب است که برایتان نقل کردم.

این چگونه مسلکی است که خوب نیست، اما رهبران آن از اولیای خدا هستند؟!

نکته مهم دقیق‌تر همین‌جا است، روح این مطالب می‌تواند شما را با فضای فکری جامعه آشنا کند. آنها مجبورند که این مسلک و مرام را انکار کنند، اما در برابر بزرگی و حتی کرامات بسیاری که از بزرگان تصوف دیده‌اند، نمی‌توانند سکوت کنند؛ چنان‌که در همین صفحات کتاب مذکور، کرامت دیگری را از مرحوم رضاعلی‌شاه، قطب وقت سلسله نعمت‌اللهی که ساکن دکن بود، از مرحوم آیت‌الله انصاری نقل کرده است. [۱۲] این مسأله در اقوال و احوال علمایی که اهل سلوک بودند

یعنی حتی فردی مانند علامه طباطبایی را می‌توان عارف نامید اما نمی‌توان او را صوفی نامید؟

اگر بخواهیم مسأله را به شکل مشخصی دربارهٔ مرحوم علامه طباطبایی پی‌گیری کنیم، چگونه می‌توان ماجرا را دسته‌بندی کرد؟

توجه کنید که دعوا بر سر اصطلاح نیست، به قول مولانا:

میم و واو و میم و نون تشریف نیست

لفظ مومن جز پی تعریف نیست [۱۴]

مطلب این است که تعالیمی که آن بزرگواران و استادان‌شان در طریقت پیروی می‌کردند، تعالیمی است که فقط در تصوف است؛ مثل مسألهٔ ضرورت وجود مربی و مرشد در طریق سلوک الی الله [۱۵] که قبلاً دربارهٔ اش سخن گفته شد. البته مراد از تصوف هم تصوفی است که حقیقی و ولوی یعنی مستند به مقام ولایت باشد. در واقع مخالفانی که آن بزرگواران را متهم به تصوف می‌کردند، از جهتی درست می‌گفتند، برای اینکه این تعالیم تعالیم تصوف است؛ درست مثل مخالفان تصوف در عالم تسنن که می‌گویند اصل تصوف تشیع است و لذا مردود است. آنها درست حدس زده‌اند و از این جهت قولشان صائب است. با این مقدمات کسی علامهٔ طباطبایی را نمی‌تواند صوفی بخواند زیرا که هنوز بسیاری از اهل ظاهر حتی کسانی را که به اصطلاح رایج عارف نامیده شده‌اند نجس می‌دانند چه رسد به اینکه آنها را صوفی بنامیم. مرحوم علامه به سبب مواجهه با چنین مسأله‌ای، در اقوال‌شان به وضوح می‌توان مستنداتی را یافت که کسانی را که حافظ و مولوی را خارج از دین می‌دانستند تقبیح می‌کرد. اجازه بدهید سند دیگری را ذکر کنم، ایشان در مجموعه‌ای که در پاسخ به سوالات هانری کربن می‌نویسد، در کتاب شیعه در فصلی تحت عنوان "پیدایش سیر معنوی و عرفان" راجع به روش معنوی و سیر و سلوک باطنی سخن می‌گوید که در آن مستقیماً تصوف و سلسله‌های صوفیه می‌پردازد، در اینجا علامه می‌خواهد به سوال‌های کربن از این قبیل که چرا تذکرها اولیا با ذکر امام ششم آغاز می‌شود و با ذکر امام پنجم پایان می‌یابد و چرا این اندازه تشابه میان تعالیم معنوی صوفیه و تشیع وجود دارد پاسخ دهد. کربن معتقد است که به قول پدیدارشناسان جدید، افکار اولیهٔ شیعه، یک تفکر ولایی و درحقیقت یک نوع تفکر عرفانی است، یعنی حقیقت اولیه تشیع فقه و کلام شیعه نیست، بلکه عرفان و تصوف است. علامه نیز که به مسألهٔ ولایت که اصل تصوف و تشیع است به عنوان یک نگرش خاص به اسلام می‌نگرد و در واقع سخن کربن را به نحوی تأیید می‌کند، و در پاسخ می‌نویسد: >>یکی از بهترین شواهدی که دلالت دارد بر این که ظهور این طایفه (صوفیه) از تعلیم و تربیت ائمه شیعه سرچشمه می‌گیرد، این است که همهٔ این طوایف (که در حدود بیست و پنج سلسله کلی می‌باشند و هر سلسله، منشعب به سلسله‌های فرعی متعدد دیگری است) به استثنای یک طایفه، سلسلهٔ طریقت و ارشاد خود را به پیشوای اول شیعه، منتسب می‌سازند دلیلی ندارد که ما این نسبت را تکذیب نموده و به واسطهٔ مفاسد و معایبی که در میان این طوایف شیوع پیدا کرده، اصل نسبت و استناد را انکار کنیم یا حمل بر دکانداری نامیم، زیرا او سرایت فساد و شیوع آن در میان طایفه‌ای از طوایف مذهبی، دلیل بطلان اصل انتساب آنها نیست و اگر بنا شود که شیوع فساد در میان طایفه‌ای، دلیل بطلان اصول اولیهٔ آنان باشد، باید خط بطلان به دور همهٔ مذاهب و ادیان کشید و همهٔ طبقات گوناگون مذهبی را محکوم به بطلان نمود و حمل بر دکانداری و عوام‌فریبی کرد است ثانیاً پیدایش اولی این سلسله‌ها، در میان اکثریت سنی شروع شده و قرن‌های متوالی در همان محیط به پیشرفت خود ادامه داده است. در همهٔ این مدت، اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق اهل

مرحوم علامه طباطبایی اهل سیر و سلوک بود، او شاگرد طریقتی مرحوم قاضی طباطبایی و قاضی طباطبایی هم مرید سید احمد کربلایی و او نیز مرید مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده است و از وی با یک یا دو واسطه که کاملاً معلوم نیست که چه کسانی هستند، به احتمال بسیار به سید بحرالعلوم می‌رسد. این که می‌گوییم "به احتمال" از آن جهت است که سلسله‌نویسان از سید بحرالعلوم عقب‌تر نمی‌روند، چون می‌دانند که این رشته به کس دیگری جز نورعلیشاه اصفهانی ختم نمی‌شود و او چون مورد تکفیر برخی عالم‌نمایان واقع شده و مسلک تصوف داشته، پس مورد پسند مخالفان تصوف نیست، ولی بالاخره بنا بر اصول سلوکی‌ای که همهٔ این بزرگواران به آن اذعان دارند، این تعالیم باید از استادی به استاد دیگر رسیده باشد و این سلسلهٔ اساتید به قول اهل حدیث باید به صورت "معنعن" به حضرت علی (ع) که سرچشمهٔ باب عرفان و تصوف است برسد. در نقل روایت و حدیث، اگر حدیثی مسلسل و معنعن نباشد مخدوش است؛ در طریقت نیز که از اصول تعالیم آن، اجازهٔ صریح و صحیح مرشد لاحق از مرشد سابق است، به طریق اولی این امر صادق است. این تعالیم سینه به سینه منتقل شده است، پس بحرالعلوم نیز باید از کسی اخذ کرده باشد. لذا کافی است که شما با این مقدمه و نیز در نظر گرفتن ارادت علامه به رسالهٔ سیر و سلوک مرحوم بحرالعلوم، به میزان گرایش علامه طباطبایی به حقیقت تصوف پی ببرید. البته هیچ تردیدی نیست که ایشان نیز رفتار بعضی از صوفیه را نمی‌پسندیدند، ولی سخن در این است که آیا اصل تصوف را هم رد می‌کردند؟ در عباراتی که از خودشان بعد نقل می‌کنند، می‌بینید که چگونه این نکته را تذکر می‌دهند. در جامعهٔ ایران امروز با پیشینه‌ای که ذکر کردم و دگرگونی معنایی که در لفظ خود صوفی پدید آمده است، می‌توان فهمید که چرا جامعهٔ ما، بین عرفان و تصوف فرق گذاشته است. وقتی نمی‌توانیم مقام علمی و پارسایی شخصیتی مانند علامه طباطبایی را انکار کنیم و از سویی در برابر گرایش‌های آشکار او به تعالیمی که در تاریخ اسلام به نام تصوف مشهور شده قرار گرفته‌ایم، دست به کار می‌شویم و آن مرحوم را مخالف تصوف دانسته و لقب "عارف" را به او می‌دهیم که دلالت معنایی متفاوت و در واقع خنثی داشته باشد، اما آیا هیچ‌گاه در طول تاریخ اسلام می‌توان ادعا کرد که عرفان از تصوف جدا بوده است؟ مفهوم عرفان خود برخاسته از تعالیم تصوف است و تصوف طریقه‌ای بوده است که به معرفت قلبی به حق و مراتب هستی یعنی عرفان منجر می‌شده است و چنان که گفتم در حال حاضر در هر کشور دیگری به غیر از ایران برای مثال اگر بگویید که مولوی صوفی نبوده و عارف بوده است، این اصطلاح برایشان عجیب و بی‌معنا است، چنان که در عالم اسلام همهٔ این بزرگان را از مشایخ صوفیه می‌شناسند. لفظ "صوفی" از صفویه به بعد مانند لفظ رافضی شده است که در ابتدا معنای مذموم خارج از سنت بودن (heterodox) با اوصافی زشت و ناپسند را برایش تثبیت کردند و سپس هر کس را که شیعهٔ علی بود، به اتهام رافضی بودن، از دین خارج می‌دانستند.

[۸] روح مجرد، علامه آیت‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۴، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۸ ق، ص ۳۸۲. چ

[۹] در متن دست‌نویسشان که عیناً در سایت اینترنتی مربوط به خودشان آمده به‌جای نام مرحوم مظفرعلیشاه که در این متن در اینجا و چند خط بعد ذکر شده، اسم نورعلیشاه آمده است، البته دربارهٔ مرحوم نورعلیشاه نیز نقل است که به احتمال قوی به‌دستور آقامحمدعلی کشته شد ولی در مورد مرحوم مظفرعلیشاه تردیدی نیست که به دست وی کشته شد. در همین سایت اینترنتی چند قطعه از اشعار مرحوم نورعلیشاه را آیت‌الله حسینی طهرانی به خط خویش آورده است.

[۱۰] همان، صص ۴-۳۸۳.

[۱۱] همان، ص ۳۸۴.

[۱۲] همان، صص ۳-۳۸۲.

[۱۳] این مطلب را مرحوم استاد شعرائی نیز از مرحوم علامه طباطبایی نقل کرده است. رجوع کنید به مقاله "استاد شعرائی و عرفان و تصوف"، نوشتهٔ اکبر ثبوت، در همین شمارهٔ عرفان ایران.

[۱۴] مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، بیت ۳۹۲.

[۱۵] دربارهٔ حسن توجه مشایخ بزرگ تصوف و عرفان به‌ضرورت وجود مربی و پیر طریقتی از که خود از شا مرحوم استاد مرتضی مطهری نقل است که فرمود: «یکی گردان خاص مرحوم علامه طباطبایی بود از علل عدم موفقیت در تزکیه نفس این است که تعلیم اخلاقی در میان ما به‌صورت تعلیم و تدریس وجود دارد نه به‌صورت سازندگی و درمانگری... احتیاج به مرشد و مربی برای درمان بیماری‌های جان و فکر و سازندگی انسان تنها در میان متصوفه رسمیت یافته که در این مورد می‌توان به رسالهٔ ولایت‌نامه ملا سلطان‌علی (سلطان‌علیشاه گنابادی) و بستان‌السیاحه مزین‌العابدین شیروانی (مست‌علیشاه)، قطب وقت سلسله نعمت‌اللهی که به دو واسطه از مشایخ ملا سلطان‌علی است، رجوع کرد.

مولوی در دفتر اول مثنوی می‌گوید:

هست بس پرافت و خوف و خطر
پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر
او ز غولان گمره و در چاه شد
هر که او بی‌مرشدی در راه شد

جلوه‌های معلمی استاد مطهری، انتشارات مدرسه، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۴.

[۱۶] شیعه، مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن با علامه سید محمدحسین طباطبایی، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲، ص ۲۴۳، تمام این فصل در همین شمارهٔ عرفان ایران آمده است.

سنت، در حق سه خلیفه اولی بیشتر از اعتقادی بود که به خلیفهٔ چهارم و پیشوای اول شیعه داشتند؛ اعتقاد آنها را افضل می‌دانستند و عملاً نیز اخلاص و ارادت بیشتری به آنها داشتند. در همهٔ این مدت، مقام خلافت و کارگردانان جامعه، اعتقاد خوشی در حق اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند و آنچه فشار و شکنجه بود، نسبت به دوست‌داران و منتسبین آنها روا می‌دیدند و دوستی اهل بیت، گناهی نابخشودنی به‌شمار می‌رفت. اگر مقصود این طوایف از انتساب به آن حضرت، مجرد ترویج طریقهٔ آنها و جلب قلوب اولیای امور و عامهٔ مردم بود، هیچ دلیلی نداشت که خلایق مورد علاقه و اخلاص دولت و ملت و به‌ویژه خلیفهٔ اول و دوم را رها کرده، به دامن پیشوای اول شیعه بچسبند یا مثلاً به امام ششم یا هشتم انتساب جویند <<[۱۶]. در واقع علامه معتقد بود که روح ولایی تشیع در تصوف و عرفان دمیده شده است.

در باب احوال علامهٔ طباطبایی چه‌طور می‌شود مستندات پیدا کرد؟

احوال معنوی چیزی نیست که نزد همگان عیان باشد. آنچه دیده می‌شود فقط آثار و نشانه‌هایی است که می‌تواند دال بر سلوک معنوی باشد. سیرهٔ عملی ایشان و احوال معنوی‌ای که گاه از ایشان بروز می‌کرد چنان‌که از شاگردان و خواص‌شان منقول است حاکی از سیر و سلوک عرفانی ایشان بود. اینکه کسی به اشعار عارفان بزرگی مثل مولوی، حافظ، ابن فارض تعلق خاطر دارد و حتی اهل تقال به دیوان حافظ است و خود نیز اهل سرودن شعر عرفانی با مضامین رندانه است از شواهدی است که دلالت می‌کند که او دارای احوال عرفانی بوده است. مگر می‌شود تا وقتی که فرد به جوشش درونی نرسیده است شعر بر کلام او جاری شود. شعر چیزی نیست که با یک تفکر قشری و احوال خشک بر زبان جاری شود. باید حال خوشی باشد تا فرد بسراید. سلوک معنوی علامه و نیز دستورات طریقتی که به شاگردان خود داده اند کاملاً محرز است که ایشان اهل سلوک عملی بوده اند.

[۱] در چاپ اول این رساله مندرج در یادنامهٔ استاد شهید مرتضی مطهری، تهران، ۱۳۶۰ ص ۸۹۱، به این نکته تصریح شده است.

[۲] ر.ک: اخلاق در قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۱، چ سوم، قم، ۱۳۳۱، صص ۳۳۱ تا ۱۳۸.

[۳] اعیان‌الشیعه، سید محسن امین جبل عاملی، جز ۴۸، ص ۱۶۶.

[۴] رسالهٔ فی السیر والسلوک، تصحیح و مقدمه حسن مصطفوی، تهران، ۱۳۶۷، مقدمه.

[۵] طرائق الحقایق، نائب‌الصدر شیرازی، تصحیح محمدجعفر محجوب، ج ۱، ص ۱۸۵.

[۶] المآثر والاثار (چهل سال تاریخ ایران)، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تصحیح ایرج افشار، ج ۱، ص ۲۰. شرح ارادت آقا محمود کرمانشاهی

در منابع معتبر دیگر آن دوره مثل طرائق الحقایق (ج ۳، ص و مجمع (۹ الفصحا (تصحیح مظاهر مصفا، ج ۹۴۶ تا ۹۴۹) و مکارم الا ص ۵،

۶، ص ۲۰۰۲) آمده است. ار (حبیب‌آبادی، ج

[۷] نفایس الفنون، شمس‌الدین محمد آملی، تصحیح ابوالحسن شعرائی،

ج ۱، مقدمه، صص ۷-۱.



فرمایشات حضرت آقای مجذوب‌علیشاه « اصل تصوف الهی است »

مجلسی صبح شنبه، ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر یک پدیده تازه‌ای یا یک چیز تازه‌ای پیدا بشود مثلاً فرض کنید یک قطعه سنگی را از کره ماه آورده‌اند یا از یک جایی دیگر، فیزیکدان از نظر تخصص خودش به آن نگاه می‌کند، همه‌اش می‌رود روی اینکه این سنگ چه طوری در کره ماه مانده؟ کره ماه که جاذبه ندارد یا خیلی کمتر از کره زمین دارد. چرا در موقع تشکیل کره ماه و زمین این به ماه چسبیده؟ خوب در این راه از هیأت دان‌ها هم کمک می‌گیرد، چند هیأتی هم می‌گویند بله ما دیدیم و نظر می‌دهد. شیمیدان تجزیه می‌کند که چه‌ها دارد؟ بعد نگاه می‌کند آن چیزها در کره زمین هست یا نیست؟ آن وقت از آن مثلاً نتیجه می‌گیرد که این سنگ وقتی که در هوا معلق بوده چون به اصطلاح جاذبش در کره ماه بوده جذبش کرده است. هیچ کدام از این‌ها نمی‌گویند آن کسی که این سنگ را آفریده، کره ماه هم آفریده، کره زمین را هم آفریده، آن شخص از اول هر شی‌ای را سر جای خودش قرار داده است خب حق هم دارند برای اینکه زمینه کارشان نیست. در مورد شمس و قمر در قرآن هست که طبق امر الهی گردشی می‌کنند، برابر با حساب و به سمت (۱) (لِلسَّمَاءِ لَهَا...) (آیه ۳۸ سوره یس)، به جایی می‌روند، به سمت آرامگاه خودشان می‌روند. این هم یک تعبیر است، حالا این به اصطلاح هم در علوم طبیعی و هم در علوم انسانی هست. خوب انسانی که آن طوری فکر می‌کند وقتی می‌آید مجلس درویشی یا کتاب‌های تئوری درویشی را می‌خواند بعد می‌بیند با تورات که خوانده یک شباهت‌هایی دارد، می‌بیند با انجیل، همان قدری که از آن مانده، شباهت‌هایی دارد، قبل از آن‌ها می‌بیند با زرتشت و کتاب‌های زرتشت شباهت‌هایی دارد، حیران می‌ماند بگوید این عرفان و تصوف از این است یا از آن است. هیچ‌کدام نمی‌آیند بگویند از اول خداوند عرفان را قرار داده. این‌ها هر کدام به جای خودش است، همه صحیح می‌گویند، همه هم نادرست می‌گویند، بشری را که خدا آفریده از

آن اول که همه چیز یادش داده است، البته از همه فرشتگان در آن آخر پرسید، از خلقت‌هایی که من کردم این چیست؟ گفتند والله ما اطلاع نداریم، تو خودت کردی، تو هم فقط آن چیزهایی که به ما می‌گویی ما می‌دانیم، همان را از آدم پرسیدند، آدم همه چیز را گفت، به فرشتگان گفت دیدید من می‌گویم که چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید، خوب این برای این بود که آن‌ها را در سجده کردن آرام کند. ولی آن اسماء در آخر است در عالمی که زمان ندارد، اول و آخر ندارد، در آن وقت این کار را کردیم ولی بعد خداوند آنچه که در زمین هست را مقید به زمان و مکان کرد. بعد آن وقت آنهایی که آمدند تحقیق کنند (۲) (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...) (آیه ۳۱ سوره بقره)، در واقع بدون اینکه بگویند ما به این آیه معتقدیم همه اعتقاد داشتند، الان هم بشریت به نوعی اعتقاد دارد منتها ما می‌گوییم که همه را خداوند تعلیم داد، آن‌ها می‌گویند که بشر به واسطه جیمز وات فلان چیز را کشف کرد، به واسطه نمی‌دانم آن یکی دیگر، همین طور کم کم یاد گرفت، فرقی نمی‌کند هر دو یکی است منتها ما آن علت اصلی را می‌بینیم آن‌ها علت دم دست را می‌بینند.

در مورد خود تصوف و عرفان هم آن بشر اولیه تا آنجایی که آثاری از آن‌ها هست که ما می‌توانیم بفهمیم رگه‌هایی از عرفان و تصوف داشته است، در قضیه نوح و طوفان نوح، خب اعتقاد به خدا کاملاً «روشن است. این اعتقاد به خدا از اول خلقت بشر تا آخر، اگر انقراض بشر باشد یا انقراض جهان باشد، خواهد بود. بنابراین نمی‌توانند بگویند مذهب یهود، توحید را از مذهب زرتشتی گرفت، نه، هر دو از یک جا گرفتند، منتها آن در زمان، مقدم بود بعد از آن این بود، نه اینکه این از آن گرفته باشد. بنابراین این حرف‌هایی که می‌زنند که تصوف چنین و چنان است همه‌اش کج دیدن است، یک آینه‌هایی هست که باریک نشان می‌دهد یا یک آینه‌ای هست که چاق نشان می‌دهد، با یکی از این آینه‌ها در چشمشان نگاه می‌کنند و الا همه این‌ها یکی است.

ایراد می‌گیرند آن آقایی که خودش نفهمیده معنیش را، می‌گوید که:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد

موسی یی با موسی یی در جنگ شد

گر که این رنگ از میان برخاستی

موسی و فرعون کردند آشتی

خوب این را علامت کفر گرفته که این آقا کفر گفته، که این منظورش از رنگ، وجود و هستی‌ای است که خداوند القا کرده. خداوند این هستی را که القا کرده است، هستی‌اش را بردارد، همه مثل هم هستند. رنگ یعنی آن چیزی که بر این هستی عارض می‌شود. این منتها یک درس فلسفی است، این را حالا می‌گویند که فرض کنید از مکتب نو افلاطونی گرفتند یا از هر چیز دیگری گرفتند، فقط حالا می‌بینیم موسی یی با موسی یی در جنگ است ولی از خدا می‌خواهیم این موجبات جنگ را بردارد. جلوه این جنگ معنوی، جنگ ظاهری است که می‌بینیم الان همه دنیا را گرفته، ما را هم که اهل صلح هستیم باید پرچمدار صلح باشیم. همه مسائل دنیا هم به جای اینکه به سمت صلح برود به سمت جنگ رفته است. حالا اینکه می‌گویند در آخرالزمان حفظ ایمان مشکل‌تر از این است که در یک روز و شب بارانی و طوفانی، شمع روشنی را کسی از این سر دنیا بخواد به آن سر دنیا ببرد همین است، خب می‌تواند شمع را ببرد؟ نگه داشتن ایمان هم خیلی سخت است. همه این لطمه‌ها، هم به ایمان می‌خورد. آن می‌گوید که اگر مکتب ما از یهود گرفته پس ما این مکتب را نمی‌خواهیم. ما اعتقادات را از خداوند گرفتیم، همان منبعی که هر چه هست از او گرفته می‌شود خوب و بد، ما تبدیلیش می‌کنیم به خوب یا بد مثل آب، آب را ما یک وقت تبدیل می‌کنیم به یخ، آب سرد را شربت می‌کنیم در تابستان می‌خوریم، یکبار تبدیل می‌کنیم به آب جوش، چایی دم می‌کنیم صبحانه می‌خوریم و امثال این، یکبار هم دریاها از این آب می‌بینیم نمی‌خوریم برای اینکه شور است. این ما هستیم که خوب و بد را تقسیم بندی می‌کنیم.

(۱) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۳۸

و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است تقدیر آن عزیز دانا این است (۳۸) سوره ۳۶: یس

(۲) وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۳۱

و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید (۳۱) سوره ۲: البقره



آزادی یک درویش گنابادی با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیونی



خانم سیمین نعمت الهی صبح روز شانزده بهمن ماه از سلول انفرادی بند امنیتی زندان اوین آزاد شد.

به گزارش خبرنگار سایت مجذوبان نور، خانم سیمین نعمت الهی از درویش ساکن تهران که در روز چهارشنبه ۲۱ دی ماه در منزلشان به اتهام اقدام علیه نظام بازداشت و به بند امنیتی ۲۰۹ منتقل شد، پس از ۲۵ روز تحمل حبس انفرادی صبح امروز با پرداخت قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شد.

لازم به ذکر است که همزمان با بازداشت این درویش گنابادی، آقایان علی مرتضایی و یوسف رضایی نیز در تهران بازداشت شدند و آقای کسری نوری نیز در شیراز به همین اتهام بازداشت و به اداره اطلاعات شیراز معروف به پلاک ۱۰۰ منتقل شد که همگی با وجود پیگیری خانواده‌ها و وکلایشان در وضعیت بلاتکلیفی به سر می‌برند.

این در حالیکه آقای نصرالله لاله، مدیر انتشارات حقیقت بیش از دو ماه است که در سلول انفرادی بند ۲۰۹، بدون هیچگونه حق ملاقات با خانواده‌اش نگهداری می‌شود و با وجود کهرهولت سن و بیماری محبوس مانده و پیگیری‌ها نیز برای آزادی و یا ملاقات همچنان بی‌نتیجه مانده است.

انتقال علی مرتضایی و یوسف محمدرضایی به بند ۳۵۰ زندان اوین



علی مرتضایی و یوسف محمدرضایی از درویش گنابادی صبح ۱۳ بهمن ماه از بند امنیتی ۲۰۹ به بند ۳۵۰ زندان اوین منتقل شدند.

به گزارش خبرنگار سایت مجذوبان نور، پس از گذشت ۳ هفته از بازداشت و نگهداری آقایان علی مرتضایی و یوسف محمدرضایی در بند ۲۰۹ زندان اوین، امروز این درویش گنابادی به بند ۳۵۰ زندان اوین منتقل شدند. این درویش گنابادی در ۲۱ دی ماه توسط نیروهای امنیتی در منزل شخصیشان بازداشت شده‌اند. هنوز از دلیل و اتهام این درویش گنابادی اطلاعی در دست نمی‌باشد.

لازم به ذکر است که آقایان علی مرتضایی، یوسف محمدرضایی و خانم سیمین نعمت الهی

از درویش ساکن تهران در روز چهارشنبه ۲۱ دی ماه در منزلشان بازداشت شده‌اند. خانم سیمین نعمت الهی که به اتهام اقدام علیه نظام بازداشت شده‌اند که پس از ۲۵ روز با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شدند و آقای کسری نوری از درویش گنابادی ساکن شیراز در بازداشت اداره اطلاعات شیراز معروف به پلاک ۱۰۰ می‌باشد و پرونده این درویش گنابادی در شعبه ۷ دادگاه انقلاب شیراز به اتهام اقدام علیه نظام در حال پیگیری می‌باشد.

آزادی چهار درویش گنابادی پس از پایان دوره محکومیت

چهار درویش گنابادی ساکن شهرستان سروستان در استان فارس پس از گذراندن دوره محکومیت خود آزاد شدند. به گزارش خبرنگار مجذوبان نور، آقایان فرزاد درویش، محمد علی سعدی، محمد جلال نیکبخت و حجت الله سعیدی در تاریخ ۲۱ تیرماه سال جاری از سوی شعبه اول دادگاه عمومی سروستان به اتهام اخلال در نظم عمومی به ۶ ماه حبس محکوم شده بودند که پس از گذراندن دوره محکومیت خود در روزهای گذشته از زندان پیربنان شیراز آزاد شدند. این درویش گنابادی در تاریخ ۱۶ مهرماه در جریان درگیری‌ها و بازداشت‌های گسترده در کوار و شهر سروستان بازداشت شدند و دوره محکومیت خود را در زندان پیربنان شیراز که مخصوص نگهداری زندانیان معتاد و قاچاقچی و مجرمین خطرناک می‌باشد در حالی که از ابتدایی‌ترین حقوق خود اعم از تغذیه مناسب، خدمات درمانی و بهداشتی محروم بودند گذراندند و پیگیری خانواده‌های ایشان جهت رسیدگی به وضعیت این درویش و انتقال آنان به زندان عادل آباد شیراز نیز بی‌نتیجه ماند. لازم به ذکر است از این میان محمد علی سعدی یکی از محرومینی است که در عصر روز ۱۳ شهریور ماه سال جاری به همراه شهید وحید بنانی و دو تن دیگر از درویش گنابادی در ورودی شهر کوار مورد اصابت گلوله نیروهای امنیتی قرار گرفت.



عرفان و تصوف حقه اسلامی از دیدگاه شهید مطهری و امام خمینی



خلوص کامل داشته‌اند. ۸

یکی از موارد اختلاف فقهی‌ها با عرفا و صوفیه همین است که فقه‌ها همین قدر می‌گویند که: در زیر پرده شریعت یک سلسله مصالحی نهفته است و آن مصالح روح شریعت است. و این مصالح انسان را به سعادت می‌رساند. ولی عرفا و صوفیه معتقدند که باطن شریعت (راه) است و آن را طریقت می‌خوانند و پایان این راه حقیقت است. (یعنی توحید که قبلاً اشاره شد) و شریعت وسیله یا پوسته‌ای است برای طریقت و طریقت پوسته یا وسیله‌ای است برای حقیقت و هر سه این‌ها از هم جدا نیستند.

مرحوم مطهری به این اختلاف اشاره نموده و معتقدند که عرفان اسلامی سرمایه اصلی خود را از اسلام گرفته است و بس چه در بعد عرفان عملی و چه در بعد عرفان نظری بن مایه‌های عرفان اسلامی از خود دین مبین اسلام گرفته شده است. ۹

در صفحه ۱۰۰ آشنایی با علوم اسلامی برای اثبات توحید عرفا بعنوان بالاترین مرتبه خدانشناسی این جمله را می‌فرمایند که: هرگز خدا و خلقت را قرآن کریم به سازنده خانه و خانه قیاس نمی‌کند. خدا خالق و آفریننده است و ذات مقدس او در همه جا و با همه چیز است: اینما تولوا فثم وجه الله. بهر جا روی می‌کنید آن روی خداست. و یا ونحن اقرب الیه منکم و یا هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن اول همه اشیاء اوست و آخر همه اوست ظاهر و باطن اوست. این توحید برتر از توحید عوام خوانده شده است که فقط خاص طبقه صوفیه است.

و یا در حدیث کافی آمده است که: خداوند می‌دانست در آخر الزمان مردمانی متعمق در توحید ظهور می‌کنند لذا آیات اول سوره حدید و سوره قل هو الله احد را نازل فرمود. شهید مطهری این دسته از مردمان متعمق در توحید را عرفا معرفی می‌نماید و معتقدند:

«در مورد سیر و سلوک الی الله و طی مراحل قرب حق تا آخرین منازل کافی است برخی آیات قرآن مربوط به لقاء الله و آیات مربوط به «رضوان الله» و آیات مربوط به وحی و مکالمه ملائکه با غیر پیامبران مثلاً حضرت مریم... و مخصوصاً آیات معراج رسول اکرم را مورد نظر قرار دهیم. یا آیاتی که سخن از علم لدنی و هدایت‌های محصول مجاهده است مانند: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یا تزکیه نفس که به عنوان یگانه موجب فلاح و رستگاری است قداًفح من زکها ۱۰.»

این تزکیه نفس که بصورت سازندگی است و به تنهایی ممکن نیست و نیاز به یک مرشد و مربی دارد (بقول ایشان فقط) در میان متصوفه رسمیت یافته است که قبلاً بدان اشاره کردیم. به گفته این بزرگان احتیاج به معلم و دلیل راه را در زندگی حضرت موسی (ع) به خوبی می‌بینیم.

عرفان و تصوف حقه اسلامی میراث معنوی پیامبر اسلام است، دیدگاه عالمان و عاملان دینی چون امام خمینی (ره) و شهید مطهری می‌تواند در نوع خود قابل توجه باشد.

در این مقاله برآنیم تا از جهت تنویر افکار عمومی ارادت این عاملان و فضیلتی دینی را به عرفان و تصوف نشان دهیم.

ابتدا به دیدگاه شهید مطهری می‌پردازیم: ایشان هیچ تفاوتی میان لفظ عرفان و تصوف قائل نبوده و معتقدند اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان (عرفا) و هرگاه با عنوان اجتماعیشان یاد شوند غالباً متصوفه نامیده می‌شوند. ۱ ایشان می‌نویسند که:

«در میان شیعه، عرفائی هستند که هیچ امتیاز ظاهری با دیگران ندارند (یعنی اهل لباس و آرایش خاصی نبوده) و در عین حال عمیقاً اهل سیر و سلوک عرفانی می‌باشند و در حقیقت عرفای حقیقی این طبقه‌اند. ۲»
مرحوم مطهری سپس در تعریف عرفان می‌نویسند: «عرفان در روابط انسان با خودش، عالم و خدا بحث می‌کند و عمده نظرش رابطه او با خداست و توحید عارف همین جاست که:

جز خدا هرچه هست «نمود است» نه «بود» یعنی جز خدا هیچ نیست و عارف باید طی طریق کند تا به مرحله‌ای برسد که جز خدا نبیند» ۳ ایشان این درجه از توحید را با توحید فیلسوف و عامی مقایسه کرده و تفاوت آن را از زمین تا آسمان می‌دانند: توحیدی که از نظر عارف، قله منبع انسانیت به شمار می‌رود و آخرین مقصد سیر و سلوک عارف است با توحید مردم عامی و حتی با توحید فیلسوف متفاوت است «در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصرأ به یک «سالک راه» در طی طریق‌ها و مجاهدات دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوالات و واردات بی‌خبرند. ۴»

ایشان در جای دیگر احتیاج به مرشد و مربی، برای درمان بیماریهای جان و فکر و سازندگی انسان راه، تنها در میان اهل عرفان و متصوفه می‌داند که رسمیت یافته است و یکی از علل عدم موفقیت در تزکیه نفس را در میان عامه مردم که (سد راه توحید و خدانشناسی است) رواج تعلیم اخلاقی بصورت تعلیم و تدریس دانسته‌اند و نه بصورت سازندگی و درمانگری ۵

در جای دیگری مرحوم مطهری مسأله غیر واقعی به اصطلاح ضدیت عرفا با اسلام را که از طرف گروهی از فقه‌ها و محدثان اسلامی مطرح شده یاد آور می‌شوند و می‌نویسند: «که آن‌ها معتقدند عرفا عملاً پایبند به اسلام نیستند و استناد آن‌ها به کتاب و سنت پیامبر هم صرفاً عوام فریبی و برای جلب قلوب مسلمانان است و عرفان اساساً ربطی به اسلام ندارد. ۶»

شهید مطهری معتقدند این گروه ابتدا اسلام را تقدیس می‌کنند و بعد با تکیه بر احساسات اسلامی توده مسلمان، عرفا را تحقیر می‌نمایند و بدین وسیله می‌خواهند عرفان را از صحنه معارف اسلامی خارج نمایند. ۷ در ادامه می‌فرمایند: مسأله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که غرض خاص داشته‌اند یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند، به شرط آنکه با زبان آن‌ها آشنا باشد تردید نخواهد کرد که آن‌ها نسبت به اسلام صمیمیت و

«آن حضرت ابتدا مأمور می‌شود که در خدمت شعیب پیامبر، چند سالی را بگذراند تا آماده آن شود که در وادی ایمن قدم نهاده، شنوای ندای جانبخش انبی انا لله حضرت حق شود. ۱۱»

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان، خدمت شعیب کند

و در آخر کار که مقتدا و صاحب تورات می‌شود مأموریت می‌یابد که از حضرت خضر (ع) علم لدنی فرا گیرد:

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن

ظلمات است ره بترس از خطر گمراهی

سپس مرحوم مطهری در میان تمام کتابهای عالم دو کتاب را برای مطالعه جهت درمان بیماریهای جان و فکر انسان و سازندگی او معرفی می‌نماید: «که یکی رساله «ولایت نامه» ملا سلطان علی «سلطان عیشاه گنابادی» و دیگری «بستان السیاحه» ملا زین العابدین شیروانی مست عیشاه می‌باشد که به یک واسطه ایشان از مشایخ ملا سلطانعلی است.» ۱۲ که هر دو از اقطاب سلسله جلیلیه رضویه نعمت الهیه گنابادی هستند و این نهایت ارادت آن استاد محترم به این اقطاب می‌باشد. بعدمی‌بینیم که این شعر مولوی در اکثر آثار عرفانی مرحوم مطهری ذکر می‌شود:

پیر را بگزین، که بی‌پیر، این سفر

هست بس پرافت و خوف و خطر

هر که او بی‌مرشدی در راه شد

او زغولان گمره و در چاه شد

گر نباشد سایه پیر، ای فضول

بس ترا سر گشته دارد بانگ غول

یک دلیل نقلی دیگر که ایشان احتیاج به یک مرشد و مربی الهی را در زندگی انسان سالک، واجب و ضروری می‌دانند بخشی از دعای مکارم الاخلاق حضرت امام سجاد (ع) است که ذکر می‌کنند: و وقفنی لطاعه من سددنی و متابعه من ارشدنی - خدایا مرا به فرمانبرداری آنکه به راه راستم آورده و پیروی آنکه راهنماییم کرد، توفیق ده. ۱۳ بعد در جای دیگری می‌نویسند: زندگی و حالات و کلمات و مناجاتهای رسول اکرم سرشار از شور و عشق معنوی و مملو از اشارات عرفانی است و یا علی (ع) کلماتش الهام بخش معنویت و معرفت است که مورد استناد قریب به اتفاق اکثریت عرفا هم هست. ۱۴ بخشی از خطبه ۲۲۰ نهج البلاغه حضرت علی (ع) که ایشان به عنوان گواه می‌آورند:

ان الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقوه و تبصر به بعد العشوه تنقاد به بعد المعانده و ما برح الله عزت الآوه فی البرهه بعد البرهه و فی ازمان الفترات عبادنا جاهم فی فکرهم و کلهم فی ذات عقولهم.

همانا خداوند متعال یاد خود را مایه صفا و جلای دل‌ها قرار داده است. بدین وسیله پس از سنگینی، شنوا و پس از شبکوری، بینا و پس از سرکشی مطیع می‌گردند.

همواره در هر زمان و در هر دوره فترت خدا را مردانی بوده است که در اندیشه‌های آن‌ها با آن‌ها راز می‌گفته است، و درخودشان با آن‌ها سخن می‌گفته است.

ایشان می‌نویسند: آیا با وجود این همه منابع جای این هست که ما در جستجوی یک منبع خارجی باشیم؟!

شهید مطهری در پایان چنین می‌آورند: «خوشبختانه حتی مستشرقینی مانند نیکلسن انگلیسی و ماسینیون فرانسوی که مطالعات وسیعی در

عرفان اسلامی دارند و مورد قبول همه هستند صریحاً اعتراف دارند که منبع اصلی عرفان اسلامی قرآن است.» ایشان با جمله‌هایی از نیکلسن کلام خود را به پایان می‌برند: بعد از ذکر آیات زیادی از قرآن مانند الله نورالسماوات و الارض و نفخت فیه من روحی و یا نحن اقرب الیه من حبل الوریث و یا اینما تولوا فثم وجه الله نتیجه می‌گیریم: محققاً ریشه و تخم تصوف در این آیات است و برای صوفیان اولی، قرآن نه تنها فقط کلمات خدا بود، بلکه وسیله تقرب او نیز محسوب می‌شد. بوسیله عبادت و تعمق در قسمتهای مختلفه قرآن، مخصوصاً آیات مرموزی که مربوط به عروج «معراج» است متصوفه سعی می‌کنند حالت صوفیانه پیامبر را در خود ایجاد کنند. ۱۵»

در جای دیگر می‌نویسند:

«اصول وحدت در تصوف، بیش از همه جا در قرآن ذکر شده است و همینکه پیامبر می‌گوید که خداوند می‌فرماید: چون بنده من در اثر عبادت و اعمال نیک دیگر بمن نزدیک شود من او را دوست خواهم داشت، بالتلیجه من گوش او هستم بطوری که او به توسط من می‌شنود و چشم او هستم به طوری که او به توسط من می‌بیند و زبان و دست او هستم به طوری که او به توسط من می‌گوید و می‌گیرد. ۱۶»

می‌بینیم که استاد مطهری برای برحق بودن عرفان و تصوف که قلب اسلام می‌باشد چه دلایل عقلی و نقلی ذکر می‌کنند. حتی ایشان مستشرقین اروپائی را که دستی در عرفان داشته‌اند، و مدار این دریای عظیم بیکران الهی می‌دانند.

تبیین لغت عرفان:

شهید مطهری پس از اینکه در کتاب آشنایی با علوم اسلامی اظهار می‌دارند که تفاوتی بین لفظ تصوف و عرفان نمی‌بینند، به تبیین لغت عرفان می‌پردازند و می‌گویند:

«از نظر عارف: عرفان همان معرفت الله و معرفت همه چیز است و همه چیز در پرتو معرفه الله و از وجه توحیدی باید شناخته شود و اینگونه شناسائی فرع بر معرفه الله است. A»

«در ادامه می‌گویند: عارف طالب عین الیقین است و کمال فطری و مترقب انسان از نظر عارف در رسیدن است. و انسان ناقص از نظر عارف مساوی است با انسان دورو مهجور مانده از اصل خویش.» عارف که کمال را در رسیدن می‌داند نه در فهمیدن، برای وصول به مقصد اصلی و عرفان حقیقی، عبور از یک سلسله منازل و مراحل و مقامات را لازم و ضروری می‌داند و نام آن را «سیر و سلوک» می‌گذارد. سپس آن مرحوم، تعریف ابن سینا را در باره عرفان و عارف می‌آورد که: عرفان مصطلح عبارت است از منصرف ساختن ذهن از ماسوی الله و توجه کامل به ذات حق برای تابش نور حق بر قلب.

در ادامه ایشان به هدف عارف اشاره کرده و می‌فرمایند: «عارف از نظر هدف موحد است تنها خدا را می‌خواهد و لیکن او خدا را بواسطه نعمتهای دنیوی و یا اخرویش نمی‌خواهد زیرا اگر چنین باشد، مطلوب با لذات او این نعمتهاست و خدا مقدمه و وسیله است پس معبود و مطلوب حقیقی همان نعمتها می‌شود.»

«او هر چیزی را بخواهد به خاطر خدا می‌خواهد. او اگر نعمتهای خدا را می‌خواهد از آنجهت می‌خواهد که آن نعمتها از ناحیه اوست و عنایت اوست، کرامت و لطف اوست.»

شهید مطهری هدف دیگر عارف را عبادت برای شایستگی ذاتی معبود و چشیدن لذت این بندگی می‌داند و این شرافت و حسن ذاتی عبادت است که غیر عارف از آن بهره‌مند نیست. و این جمله معروف را از حضرت علی

(ع) نقل می‌کنند «الهی ما عبدتک خوفاً من نارك و لا طمعاً فی جنتک بل وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک» عبادت، فقط به خاطر شایستگی معبود بیان می‌شود: خدایا من تو را از ترس آتش و یا به طمع بهشت عبادت نکردم بلکه تو را شایسته عبادت یافتم و عبادت کردم.

در پایان شرح منازل عرفان شهید مطهری به چهار سفر عرفا اشاره می‌کند و وظیفه ارشاد و دستگیری و هدایت خلق را خاص آن‌ها می‌داند بدون آنکه بین آن‌ها جدایی با مردم و افتراقی باشد.

امام خمینی در کتاب چهل حدیث، عرفان را شناخت حق می‌داند یعنی معرفه الله، و با حدیثی از حضرت علی (ع) که می‌فرمایند: اعرفو الله بالله ادامه می‌دهند که بقول مرحوم فیض: «اگر کسی حق را به جهت وجودیه که وجه الی الله و جهات یلی الله، می‌باشد و اشاره بدان شده است در آیات شریفه: هو معکم اینما کنتم و یا کل شی هالک الا وجهه... و اگر اینطور حق را بشناسد، در واقع به حق شناخته است. ۱» که در واقع این نوع شناخت را در عالم اسماء و صفات حق می‌دانند نه از برای ذات. در ادامه ایشان ذات را در مقام عما و تاریکی می‌دانند و ناشناخته، اما بر حسب مرتبه تجلی به فیض مقدس و مقام ظهور اسمائی و صفاتی در مرئی اعیانی می‌دانند. پس از نظر ایشان (الله) اسم خداست و ظهورات و تجلیات اسماء و صفات نه ذات او که در مراتب سیر و سلوک بیشتر تجلی می‌کند.

آقای خمینی (ره) شرط تحقق رسیدن به این الله را که اسم خداست در رجه اول از بیت مظلم نفس و خودیت خارج شدن می‌دانند که به تعبیر صوفیه همان فقر و درویشی است. یعنی تا نفهمیم، آن من و خودی که ساخته‌ایم توهمی بیش نیست مسافر سیر الی الله نخواهیم بود.

آیه شریفه: و من یرج من بیته مهاجر الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله

هر کس از خانه‌اش برای خدا و رسولش خارج شود سپس موت را درک کند، یعنی به مقام موت برسد اجر او بر خداست.

ایشان در شرح این آیه می‌فرمایند: «خروج از بیت، خروج از علائق و تعینات همراه اوست. یعنی چه از خود و چه از غیر باید خود را خالی کند تا عرفو الله بالله ظهور پیدا کند» به عبارت دیگر باید حق را از حق خواست، چون اصول دین هم تحقیقی است و در توحید اینگونه باید غور کرد. یعنی الله را که اولین ظهور حق است باید از طریق اسمش شناخت. در صفحه ۶۲۴ چهل حدیث این ظهور اسم را گاهی العلی و العظیم می‌داند.

سپس ایشان می‌نویسند که: این معانی عرفانی از حدیث امیرالمؤمنین یا اهل بیت (ع) است و اگر فهم عرفی بخواهیم داشته باشیم، این افتراقی است بس فجیع و تهمتی است بسیار فزحیح که از قلت تدبر در اخبار اهل بیت (ع) و عدم تفحص در آن ناشی شده است.

دلیلی در این قسمت قابل ذکر است که آیا توحید و دیگر معارف امیرالمؤمنین (ع) با ما یکسان است یا آنکه فرق دارد؟ یا در این فهم عامیانه است؟ «کسانیکه منکر این معانی عرفانی هستند و به فهم عرفی تکیه می‌کنند، راجع به فقه عجیب است. که مباحثه دقیقی هم تشکیل می‌دهند. ۳»

امام خمینی در ادامه چهل حدیث، در حدیث ۳۸ که می‌فرمایند: همانا خداوند آدم را به صورت خود آفرید و شرحی از امام محمد باقر (ع) که عجیب و جالب است ذکر می‌کنند: «آن صورتی است که تازه آفریده شده، برگزید خدا آنرا و اختیار فرمود آنرا بر سایر صورتهای مختلفه، پس نسبت داد آنرا بسوی خودش، چنانکه کعبه و روح را هم به سوی خود

نسبت داد سپس فرمود خانه من و دمیدم در آن از روح خود. ۴» اینجا آدم مظهر تام الهی و اسم اعظم حق تعالی است و این آدم انسان کامل است که مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است. ۵ و خدا از علم خود به او آموخت و علم آدم الاسماء کلها و وقتی خداوند می‌فرماید: انا عرضنا الامانات علی السموات و الارض. ایشان می‌نویسند: «این امانت در مشرب اهل عرفان همان ولایت مطلقه است که غیر از انسان هیچ موجودی لایق آن نیست، و وقتی امام باقر (ع) می‌فرمایند:

نحن وجه الله یعنی ما صورت خدائیم. دیگر شبه‌ای باقی نمی‌ماند. و وقتی در دعای ندبه می‌فرمایند: این وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء؟ این السبب المتصل بین اهل الارض و السماء؟ کجاست آن صورت خدا که دوستانش به آن روی کنند؟ کجاست آن رشته پیوند و پیوسته میان اهل زمین و آسمان. و در زیارت جامعه کبیره که فرموده: و المثل الاعلی این مثلث همان وجه الله است که همانا خلق الله آدم علی صورته است. در شرح این مثل، امام خمینی می‌فرمایند آن مثل شبیه نیست (که لیس کمثله شی) بلکه آیت و علامت است. در ادامه ایشان می‌فرمایند «هر کس» به اندازه وعاء وجودی خود، این آیت را باید بشناسد. البته آن‌ها به قدر خود آیت و علامت الهی هستند. در ادامه می‌نویسند: «ما سرگشتگان دیار جهالت و متحیرین در تیه ضلالت و سرگرمیهائی که به خودی و خود پرستی که در این ظلمتکده ملک و طبیعت آمدیم و چشم بصیرت نگشودیم و جمال زیبای تو را در مرآتی خرد و کلان ندیدیم و ظهور نور تو را در اقطار سماوات و اراضین خفاش صفت مشاهده نمودیم و با چشم کور و قلب مهجور روزگار به سر بردیم و عمری را به نادانی و غفلت نفس شمردیم، اگر لطف بی‌پایان و رحمت تو مددی نکند و سوزی در قلب و جذبه‌ای در دل نیفکند و روحیه حاصل نیاید، در این تحیر تا ابد بمانیم. ۶» بار ال‌ها، تفضلی فرما و دستگیری نما و ما را به انوار جمال و جلال خود هدایت فرما، و قلوب ما را به ضیاء اسماء و صفات روشن و منور فرما. و بعد توضیح می‌دهند که این اسماء و صفات الهی، همان انسانهای کامل هستند.

منشاء عرفان اسلامی:

امام خمینی (ره) در کتاب آداب الصلوه منشاء و خمیر مایه عرفان اسلامی را قرآن و حدیث می‌دانند نه حکمت و فلسفه یونان.

«هرکس رجوع کند به معارفی که در ادیان بزرگ عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف، در شناخت مبدأ و معاد که در دین حنیف اسلام و نزد حکما و عرفای شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبی ختمی مرتبت و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان نیست و شباهتی بدان ندارد. ۷»

امام خمینی پاسخ کسانی را که عرفان و تصوف را جعلی و خارجی می‌دانند و آن‌ها را یک فرقه ساختگی می‌خوانند، اینگونه می‌دهد: «عرفای ما کسانی هستند که از نور قرآن بهره مندند.»

در بخش دیگری از همین کتاب می‌فرمایند: «یک طایفه از ما بکلی مقامات را منکر و اهل آنرا به خطا و باطل و عاقل دانند، و کسیکه ذکری از آن‌ها (اهل الله همان عرفای شامخ) کند یا دعوتی به مقامات آن‌ها کند، او را بافنده و دعوت او را شطح محسوب دارند. ۸» این دسته از مردم را امید نیست که بتوان متنبه به نقص و عیب خویش کرد و از خواب گران بیدار کرد. انک لاتهدی من احببت و ما انت بمسمع من فی القبورای پیامبر تو کسی را که بخواهی نمی‌توانی هدایت کنی و تو

اسماء الله که کعبه دل سالکان و عرفا است الحداد و انکار پیش بیاید. ۱۳» و در نتیجه کسانی که ولایت عارفان خالص و شیعیان حقه علی ابن ابیطالب را انکار می کنند اینطور نصیحت می کند: و من تو را «ای برادر عزیز سفارش می کنم که به این عارفان و حکیمان که از شیعیان خالص علی بن ابیطالب و اولاد معصوم او هستند و در راه آنان قدم بر می دارند و به ولایت و دوستی آنها متمسک اند گمان بد مبر و مبادا که در باره آنان سخن ناپسندی بزنی و یا به آنچه در باره آنان گفته شده گوش فرا دهی که می افتی به آنجا که باید بیفتی و تنها مطالعه کتابهای آنان بدون آنکه به اهل اصطلاح مراجعه شود کافی نیست. ۱۴»

چون این خلافت را ایشان حقیقت ولایت به معنای قرب دانسته و دیگر مراتب را سایه های وجود این حقیقت دانند و برای این است که غیر قابل انکار بوده و باید به اهلش مراجعه کرد و مطالعه کافی نیست.

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

- ۱ - آشنایی با علوم اسلامی - عرفان ص ۸۴
- ۲ - آشنایی با علوم اسلامی عرفان ص ۸۴
- ۳ - همان ص ۸۶
- ۴ - همان ص ۸۸
- ۵ - جلوه های معلمی استاد ص ۲۴
- ۶ - آشنایی با علوم عرفان اسلامی ص ۹۲
- ۷ - همان - ص ۹۲
- ۸ - همان ص ۹۳
- ۹ - آشنایی با علوم اسلامی ص ۹۸-۹۹
- ۱۰ - همان: ۱۰۲
- ۱۱ - جلوه های معلمی استاد مطهری ص ۴۴
- ۱۲ - همان ۴۴
- ۱۳ - همان ص ۲۵
- ۱۴ - آشنایی با علوم اسلامی ص ۱۰۴
- ۱۵ - همان ص ۱۰۵
- ۱۶ - همان ص ۱۰۷

- A - آشنایی با علوم اسلامی ص ۱۴۳ - ۱۴۲
- B - ص ۱۴۵ همان
- C - آشنایی با علوم اسلامی ص ۱۵۹
- ۱ - چهل حدیث ص ۶۲۴
- ۲ - چهل حدیث ص ۶۲۶-۶۲۵
- ۳ - همان ص ۶۲۷
- ۴ - همان ص ۶۳۲-۶۳۱
- ۵ - همان ۶۳۵
- ۶ - چهل حدیث ص ۵۴۳
- ۷ - آداب صلوه ص ۳۰۴
- ۸ - همان ص ۱۶۶-۱۶۷
- ۱۰ - همان ص ۱۶۷
- ۱۱ - همان ص ۱۶۹
- ۱۲ - همان ص ۱۳۵
- ۱۳ - مصباح الهدایه صفحه ۷۱
- ۱۴ - مصباح الهدایه. ص ۷۳

نمی توانی کسی را که در قبرستان شهوت مدفون کرده ایم هدایت کنی. در ادامه امام خمینی حتی خود را از سر تواضع جزء این گروه می آورد و عرض می کند:

«آری آنهایی که چون نویسنده بیچاره از همه جا بی خبر دلشان زنده به حیات معرفت و محبت الهیه نیست. مردگانی اند که غلاف بدن قبور پوشیده آنهاست. و این غبار تن و تنگنای بدن مظلوم، آنها را از همه عوالم نور و نور علی نور محجوب نموده که: و من لم يجعل الله له نوراً فماله من نور و خدا برای او نوری برای هدایتشان قرار نداده است و او را نوری نخواهد بود. ۱۰»

امام اوصاف منکران اهل الله و عرفای بزرگ اینگونه بیان می کنند که: «این طایفه هرچه حدیث و قرآن از محبت و عشق الهی و حب لقاء و انقطاع به حق بر آنها فرو خوانند، به تأویل و توجیه آن پردازند و مطابق آراء خود تفسیر کنند.

آن همه آیات لقاء وجه الله و حب الله را به لقاء درختهای بهشتی و زندهای خوشگل توجیه می نمایند. نمی دانم این گروه با فقرات مناجات شعبانیه چه می کنند که عرض می کنند:

الهی، هب لی کمال الانقطاع الیک». در ادامه این بیانات را برای تنبیه برادران ایمانی می دانند که لااقل منکر مقامات اهل الله نباشند، که این انکار سرمنشأ تمام بدبختی ها و شقاوتهاست. مقصود آن نیست که اهل الله کیانند بلکه مقصود آن است که مقامات انکار نشود.

امام خمینی (ره) بجز این طایفه ۲ طایفه دیگر را ذکر می کنند و می گویند: «اینها هم شیطان قاطع طریقتند و از میزانی هستند که بصورت طبیب خود را در آورده و مردم را به مرضهای مهلک گرفتار کنند. اینها یا اهل دنیا هستند که به شکم می پردازند که اصل مرض یعنی دنیا را منکرند و یا طایفه ای هستند که به کسب علوم پرداخته اند ولی از حقایق معارف و مقامات اهل الله بی خبرند و عده ای بیچاره را در الفاظ به زنجیر می کشند و فقط قناعت به گفتار می کنند. اینها شیاطینی هستندنسی، که ضررشان از ابلیس لعین کمتر نیست بر عبداالله اینها غاصب منزلگاه حقیقت و مخرب کعبه حقیقی هستند، که بت هائی می تراشند و در دل بندگان خدا قرار می دهند. ۱۱»

لزوم به داشتن هادی:

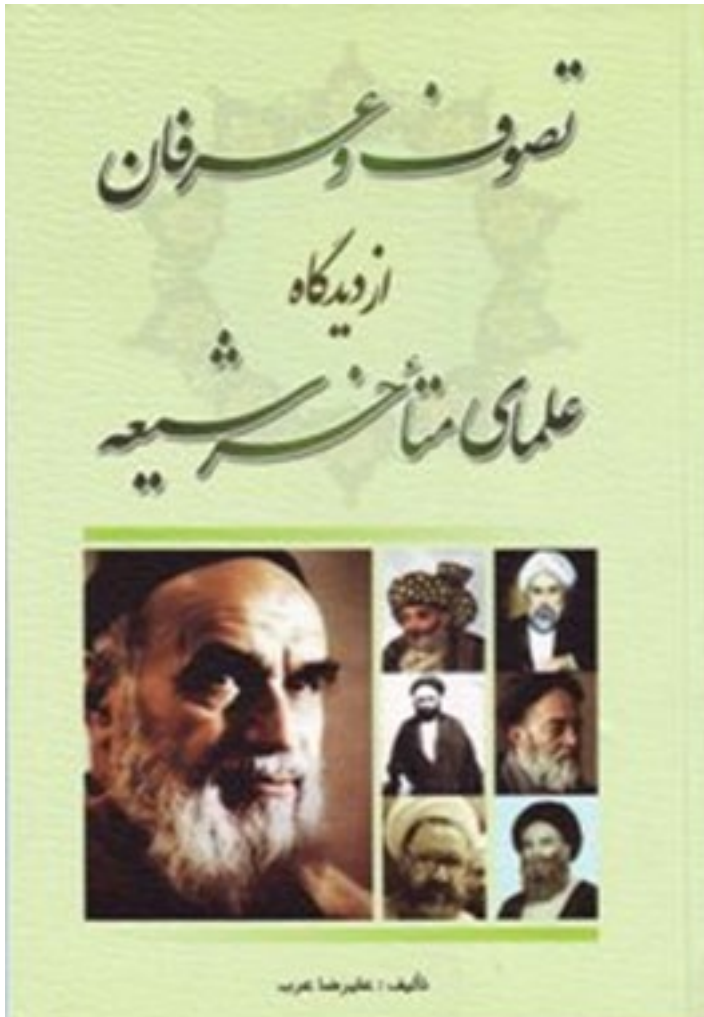
امام خمینی در کتاب آداب الصلوه خود در فصل ۴ در بیان آداب شهادت به رسول و ولی خدا، وجود هدایتگر و ولی زمان را برای بندگان خدا لازم و ضروری می دانند و کسی را که بخواید به انانیت نفس خود پیش برود، گمراه می داند:

«بدان که طی این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان کرد. ۱۲» و در سلوک این طریق روحانی و عروج این معراج عرفانی تمسک به مقام روحانیت هادیان طریق معرفت و انوار راه هدایت، که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند، حتمی و لازم است و اگر کسی با قدم انانیت خود بی تمسک به ولایت آنان بخواید این راه را طی کند سلوک والی الشیطان و الهاویه است. این هادی زمان را ایشان واسطه فیض و رابطه ای می داند که وجودش به فیض مقدس منبسط است.

در کتاب مصباح الهدایه ایشان می نویسند: «در پیروی از کلمات عارفان سالک، باید در نزد و محضر ولیئی از اولیاء خدا که منصب ارشاد داشته باشد و تو را به مقصد و مقصود آن بزرگان راهنمایی کند، باشد که دنبال متشابهات از کلمات اولیاء را گرفتن موجب آن خواهد شد که از حد توحیدی که نور چشم اهل معرفت و اولیاء خداست بیرون رفته و در باره

معرفی کتاب : تصوف و عرفان از دیدگاه علمای متأخر شیعه

نویسنده: علیرضا عرب
نشر: ضامن آهو



این کتاب از یک مقدمه و هشت فصل و یک ضمیمه تشکیل شده است. با توجه به سرمایه گذاری عظیم و اقدامات بی سابقه مخالفان علیه طریقت تصوف حقه، و تلاش در جهت کشیدن دیواری میان تصوف و عرفان، و زشت نشان دادن اولی و زیبا نشان دادن دومی، نویسنده کتاب کوشیده است تا با اتکا به آرا و نظرات علمای متأخر شیعه که از ممتازان تاریخ علمای شیعه هستند، و البته با محوریت کتابها و آرا و اندیشه‌های مرحوم آیت الله خمینی، نشان دهد که نه تنها از دیدگاه علمای بزرگ شیعی چنین دیواری میان تصوف و عرفان متصور نیست، بلکه از دیدگاه ایشان تصوف حقه، مغز دین است که بدون آن دینی متصور نیست، نویسنده، خود در مقدمه چنین نوشته است: «در این کتاب تلاش شده تا نشان داده شود که دیدگاه علمای اندیشمند و راستین تاریخ تشیع، از سویی هیچ تفاوتی میان تصوف و عرفان، و صوفیان حقه و عارفان نیست و از سوی دیگر طریقه تصوف و عرفان مغز دین است و البته دین هیچ کس با رعایت شریعت بدون طریقت، کامل نمی‌شود. کتاب، با تیراژ دو هزار جلد در چاپ اول، نایاب شد، و به دلیل تقاضاهای مکرر با تیراژ سه هزار جلد، زیر چاپ دوم قرار گرفت و الان چاپ چهارم آن هم به کتاب فروشی‌ها عرضه شده است.»

بیو گرافی نویسنده:

علی رضا عرب، در بیستم فروردین سال ۱۳۴۵ در تهران متولد شد. در سال ۱۳۶۱ با وجودی که تنها ۱۶ سال بیشتر نداشت با رضایت نامه کتبی پدر خویش راهی جبهه‌های نبرد با عراق می‌شود و در عملیات والفجر مقدماتی در اثر اصابت موج انفجاری شدیدی مجروح می‌شود. در سال ۱۳۶۳ با قبولی در کنکور ورودی مدرسه علمیه سازمان تبلیغات تهران تحصیلات خود را از سر می‌گیرد و وارد حوزه علمیه تهران می‌شود و مدرک پایان دوره حوزه را کسب می‌کند. وی در کلاس تفسیر نهج البلاغه مرحوم آیت الله منتظری در قم و همچنین جلسات درس دینداری مرحوم مهندس مهدی بازرگان شرکت داشت. وی به دلیل هوش سرشار و کسب نمرات ممتاز بارها مورد تشویق و تجلیل دبیر شورای نگهبان (آقای جنتی) قرار گرفته تا جایی که توسط مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی، آقایان حجت الاسلام صادقی رشاد و حجت الاسلام محمد جواد صاحبی برای پذیرش مسئولیت مرکز اسلامی هامبورگ کاندید شد که به دلیل شوق فراوان به ادامه تحصیل از پذیرش آن سر باز زد. او مسلط به دو زبان عربی و انگلیسی است مقالات بسیاری را به رشته تحریر و ترجمه در آورده که «مسیح به روایت اسلام» و «علی پدر امت» از آن جمله است، علاوه بر این او مجموعه شعر «پیامبری با یک سوره» را که مجموعه سروده‌های نیمایی است نیز در کارنامه دارد و همچنین کتاب «تصوف و عرفان از دیدگاه علمای متأخر شیعه» که چاپ چهارم را پشت سر می‌گذارد را نگاشته است. او در علاوه بر اینها دو کتاب دیگر به نامهای «دین صوری، دین نوری» که در آن به مدد آیات و روایات به اثبات پیوند و اتصال قوی صوفیه به اهل بیت (ع) می‌پردازد و نیز «شرح احوال معروف کرخی» که وی او را از زبان عربی ترجمه کرده را برای چاپ و نشر آماده می‌کند.





گزارش ویژه از بند ۲۰۹ زندان اوین آنجا که بازجوها خدایی می‌کنند

بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات که بازداشتگاه موقت این نهاد امنیتی به شمار می‌رود در دو طبقه واقع شده است. این بازداشتگاه دو بند دارد: بند مردان و زنان.

طبقه دوم بند ۲۰۹ نیز یازده راهرو دارد که هر راهرو شامل ۱۰ سلول انفرادی است که در مجموع نزدیک ۱۲۰ سلول را شامل می‌شود. این بازداشتگاه در بخشی از محوطه زندان اوین قرار دارد. طبقه اول بیشتر محل اسقرار کارمندان و بازجوهای این نهاد است. بارها بسیاری از حقوقدانان و فعالان حقوق بشر اعلام کرده‌اند که وجود چنین بندی با قوانین جمهوری اسلامی نیز تعارض دارد. نمایندگان مجلس ششم به ویژه کمیسیون اصل نود در این بند هشدار دادند، هشداری که هرگز مورد توجه واقع نشد.

فضای فوق امنیتی حاکم بر این بند شرایط دشواری را برای زندانیان مستقر در آن به وجود آورده است و زندانیان اینجا، تنها در سلول‌های خود حق دارند بدون چشم بند به سر ببرند. زندانیان این بند حتی مجبورند برای رفتن به دستشویی و یا بهداری نیز از چشم بند استفاده کنند.

فضای فوق العاده امنیتی این بند موجب شده که از تعداد دقیق زندانیان این بند بی‌اطلاع باشیم. اما تقریباً همه زندانیان سیاسی تجربه حضور در این بند را دارند و حداقل چند ماهی از عمرشان را در سلولهای این بند گذرانده‌اند تا سپس به بندهای عمومی منتقل شده یا به قید وثیقه از این بازداشتگاه به طور موقت و تا زمان برگزاری دادگاهشان آزاد شده‌اند. زندانیان حوادث پس از انتخابات همگی تجربه حضور در این سلول‌ها را داشته‌اند. اما اکنون در بند زنان ۲۰۹ نسرين ستوده وکیل دادگستری، نازنین خسروانی روزنامه نگار، ساجده کیانوش راد فعال سیاسی، زهرا حاتمی معلم زندانی، فرزانه روستایی روزنامه نگار، نگهداری می‌شوند. هانیه فرشی نیز که چند ماه پیش به دلیل فعالیت‌های فیس بوکی بازداشت شد، از زندان تبریز به این بند منتقل شده است. منابع کلمه، از زندانی بودن دختر جوان دیگری با نام لادن مستوفی در بند زنان ۲۰۹ خبر می‌دهند.

همچنین منابع خبری در زندان اوین، از وجود تعداد دیگری از زندانیان زن در این بند خبر می‌دهند. خواهرانی به نام نشاط و اعظم و همچنین

بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات که بازداشتگاه موقت این نهاد امنیتی به شمار می‌رود، در دو طبقه واقع شده است. این بازداشتگاه دو بند دارد: بند مردان و زنان. طبقه دوم بند ۲۰۹ نیز یازده راهرو دارد که هر راهرو شامل ۱۰ سلول انفرادی است که در مجموع حدود ۱۲۰ سلول را شامل می‌شود. این بازداشتگاه در بخشی از محوطه زندان اوین قرار دارد. طبقه اول بیشتر محل اسقرار کارمندان و بازجوهای این نهاد است. بارها بسیاری از حقوقدانان و فعالان حقوق بشر اعلام کرده‌اند که وجود چنین بندی حتی با قوانین جمهوری اسلامی نیز تعارض دارد. نمایندگان مجلس ششم به ویژه کمیسیون اصل نود در این مجلس بارها درباره غیرقانونی بودن این بند هشدار دادند، هشداری که هرگز مورد توجه واقع نشد.

زندانیان بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات این روزها در شرایط سختی به سر می‌برند و شرایط غیر استاندارد حاکم بر این بند در فصل زمستان شرایط بسیار دشواری را برای زندانیان این بند ایجاد کرده است. این در حالی است که بند زنان مستقر در بازداشتگاه ۲۰۹ شرایط بسیار غیر استانداردتر و سخت تری نیز دارد، به همین دلیل در این گزارش تمرکز بیشتری بر زندانیان زن شده است.

حمیده قهرمانی و تعدادی دیگر از زنان که به جرم مسیحی بودن دستگیر شده‌اند، اکنون در این بند نگهداری می‌شوند.

این منابع همچنین خبر می‌دهند که ریحانه طباطبایی، دیگر روزنامه نگار زندانی در بند ۲ الف سپاه نگهداری می‌شود.

در بند مردان بازداشتگاه ۲۰۹ وزارت اطلاعات شخصی به نام سید حسن جلالی که گفته می‌شود از نیروهای قدیمی وزارت اطلاعات در زمان خاتمی بوده سالهاست که در این بند امنیتی نگهداری می‌شود. او دو سال را در سلول‌های انفرادی این بند گذرانده است و برای رهایی از این وضع در دوران انفرادی خود بارها دست به خودکشی زده بود. بازجوهای وزارت اطلاعات بدون مجوز قاضی تا هر وقت که بخواهند زندانیان خود را در انفرادی نگه می‌دارند و جلالی تنها یکی از افرادی است که بعد از دو سال به سر بردن در انفرادی، آن هم بدون هیچ گونه ملاقات با خانواده‌اش، اخبار کمی از او به بیرون درز کرد. وی پس از چهار سال، همچنان در این بند امنیتی به سر می‌برد. احتمال اینکه زندانیان دیگری نیز در این بند باشند که بعد از سال‌ها خبری از آن‌ها به بیرون منتقل نشده باشد، زیاد است.

دوبار ملاقات در ماه، فضای فوق امنیتی و سلول‌های انفرادی

زندانیان بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات تنها بعد از پایان بازجویی‌ها و با اجازه بازجوی پرونده‌شان می‌توانند با خانواده‌هایشان دیدار کنند. در این زمان هم آن‌ها تنها دو بار در ماه اجازه دارند با خانواده ملاقات کنند. این در حالی است که در سایر بندهای زندان اوین زندانیان حق ملاقات هفتگی با خانواده‌هایشان را دارند.

در این بند بازجوهای وزارت اطلاعات هستند که فرماندهی می‌کنند، آن‌ها می‌توانند به زندانی ملاقات بدهند یا ندهند! می‌توانند او را از حق

استفاده از تلفن محروم کنند یا نکنند! این بازجویان تا جایی قدرت دارند که وقتی خانواده‌ها از قاضی پرونده و یا حتی دادستان تهران برای ملاقات با زندانشان اجازه می‌گیرند و نامه کتبی از سوی آن‌ها به ماموران ارایه می‌دهند، آن‌ها بی‌اعتنا به این نامه‌ها از ملاقات زندانی با خانواده‌اش ممانعت می‌کنند. این بازجوها قادرند زندانیان را تا مدت‌ها در سلول‌های انفرادی نمودر و کوچک بدون استفاده از حق هواخوری نگه دارند و کسی هم نیست که از آن‌ها بپرسد چرا! زندانیان زیادی در این بند زندانی بوده‌اند که تا روزها و حتی ماه‌ها در این سلول‌ها نگهداری شده، بدون اینکه از حق هواخوری استفاده کنند.

در ملاقات‌های دو هفته یک بار خانواده‌ها با زندانیان نیز همیشه مامورانی حضور دارند که به حرفهای زندانیان و خانواده‌هایشان گوش می‌دهند. گاه در زمان ملاقات همراه یک زندانی چند مامور فرستاده می‌شود تا همه صحبت‌هایشان را کنترل کند و بنابراین خانواده‌ها در این ملاقات‌ها نیز هیچ گونه راحتی را احساس نمی‌کنند. در ملاقات‌های حضوری که به ندرت به خانواده‌ها داده می‌شود نیز ماموری با یک ضبط صوت همه مکالمات خانواده با زندانی را ضبط می‌کند.

سلول‌های سرد و زندانی‌های بدون لباس گرم

سلول‌های بند ۲۰۹ که سلول‌هایی کوچک و در بسته هستند در فصل زمستان بسیار سرد و در فصل تابستان بسیار گرمند. زندانی‌های این بند در فصل زمستان هم مانند دیگر فصل‌های سال مجبورند بر کف زمین بخوابند و هیچ کدام از زندانی‌ها در این بند تخت ندارد. فعلا فقط زندانی‌های آمریکایی در این بند تخت دارند. در این فصل سال این سلول‌ها بسیار سردند و بیشتر شوفاژهای سلول‌ها نیز خرابند و زندانیان‌ها نیز به خواسته زندانیان مبنی بر تعمیر آن‌ها توجهی نمی‌کنند. با همه این مشکلات مسئولان زندان نیز از دادن پتوی بیشتر به زندانیان خودداری می‌کنند و حتی لباسهای زندانیان را که توسط خانواده‌هایشان به زندان برده می‌شود به آن‌ها تحویل نمی‌دهند.

زندانیان سیاسی این بند مجبورند بر کفپوش سرد سلول روزهایشان را به شب برسانند. در سایر بندهای زندان اوین در هر فصل سال خانواده‌ها لباسهایی را برای زندانیان می‌برند و مسئولان آن را به زندانیان تحویل می‌دهند اما مسئولان ۲۰۹ خود با در اختیار قرار دادن لباسهای زندان که مناسب نیستند از پذیرفتن لباس بیشتر از خانواده‌ها خودداری می‌کنند. مسئولان زندان که چنین فضای نامناسبی را برای یک زندانی در فصل زمستان به وجود آورده‌اند، حتی از دادن مایعات گرم به میزان لازم نیز به زندانیان خودداری می‌کنند و چای معمولاً یک بار در روز و گاهی دو بار در روز به زندانیان داده می‌شود.

اغلب مقامات جمهوری اسلامی به جز دادستان تهران و برخی مسئولان قوه قضاییه حق بازدید از این بند را ندارند و حتی نمایندگان مجلس نیز که بارها خواسته‌اند از این سلول‌ها بازدید کنند با ممانعت نیروهای امنیتی مواجه شده‌اند. بازجوهایی وزارت اطلاعات این بازداشتگاه را قلمرو فرماندهی خود می‌دانند و کسی را به این راحتی‌ها به آن راه نمی‌دهند. شاید همین عدم نظارت موجب شده تا بازجویان وزارت اطلاعات این قلمرو را مناسب‌تر از هر جای دیگری برای اعمال خلاف قانون خود تلقی کنند. اما آیا این قلمرو همیشه همین قدر محصور در حصارهای امنیتی خواهد ماند و متولیان آن هرگز مورد پرسش افکار عمومی قرار نخواهند گرفت؟



نمایی از ورودی یک کردیدور



نمای داخلی سلول انفرادی بند 209